خانواده و اقتصاد در قرآن

(تفسیر موضوعی المیزان)



تفسیر علامه

به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر علامه : خانواده

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
تفسیر علامه : خانواده ----- ۱۰
مشخصات کتاب ----- ۱۰
فهـــرســت مطـالـب ----- ۱۰
تقدیم به ----- ۱۵
متن تأئیدیه حضرت آیهٔاللّه محمد یزدی ----- ۱۵
متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی ----- ۱۶
متن‌تأییدیه حضرت آیهٔاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس ----- ۱۶
مقدمه ناشر ----- ۱۷
مقـدمـه مـؤلـف ----- ۱۸
فصل اول:ازدواج و تشکیل خانواده ----- ۲۰
فرمان الهی ازدواج دختران و پسران ----- ۲۰
تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج ----- ۲۰
هدف ازدواج ----- ۲۰
ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) ----- ۲۱
ازدواج مـوقـــت ----- ۲۲
حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم ----- ۲۳
شرط عدالت در تعدد زوجات ----- ۲۴
حکم پرداخت مهریه ----- ۲۴
شـرط ایمـــان در ازدواج با زنـــان مشرک ----- ۲۵
مشرک و کافر کیست ؟ ----- ۲۶
حکمت تحریم ازدواج با مشرکین ----- ۲۷
تحریـم ازدواج زشتکـــاران با پاکان ----- ۲۷

اختصـــاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار ----- ۲۸
حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب ----- ۲۹
روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل‌کتاب ----- ۳۲
شرط ایمان در ازدواج ----- ۳۲
فصل دوم :زندگی مشترک ----- ۳۳
حکم سرپرستی مردان بر زنان ----- ۳۴
وظایف زنان در زندگی مشترک ----- ۳۴
استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت ----- ۳۵
مفهـــوم قیمومـت مـــرد بر زن ----- ۳۵
حکـــم رفتـار با زنـــان ناسازگار ----- ۳۶
ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر ----- ۳۷
خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر ----- ۳۷
روایات وارده در زمینه رفتار با همسران ----- ۳۸
زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت ----- ۳۹
حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی ----- ۴۱
نهـــی از اجرای نظـــرات خلاف شرع همســران و فرزندان ----- ۴۳
فصل سوم:بچه داری ----- ۴۴
حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین ----- ۴۴
دوره کامل شیردادن ----- ۴۵
حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه ----- ۴۵
رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر ----- ۴۶
هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ----- ۴۶
بازگرفتن بچه از شیر ----- ۴۷
فصل چهارم :پاکیزگی و زناشوئی ----- ۴۸

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی ۴۸

پاک شدن ماهانه رحم در بانوان ۴۹

اوقات کناره‌گیری از آمیزش ۴۹

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف ۴۹

اوقات مجاز آمیزش ۵۰

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا ۵۱

همسران شما کشتزار شمایند! ۵۲

نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت ۵۲

فصل پنجم :رفتار با محرم و نامحرم ۵۳

حکـــــم حجـــاب ۵۳

زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان ۵۴

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان ۵۴

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان ۵۵

امر به مردان برای پوشاندن فروج خوداز نامحرمان (۱۶۵) ۵۵

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان ۵۵

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه ۵۶

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان ۵۶

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود ۵۶

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان ۵۷

فصل ششم :رفتار در خانواده ۵۸

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم ۵۸

روایـــات وارده درباره روابط خانـوادگی ۵۹

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده ۶۰

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین ۶۱

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر ----- ۶۱
ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر ----- ۶۲
ادب و احسان به پدر و مادر ----- ۶۳
نیکـــی در حـــق والدین ----- ۶۵
تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین ----- ۶۷
تأمیـــن زندگـی اخروی صالـــح برای خانواده ----- ۶۸
فصل هفتم:جایگاه زن در اسلام ----- ۶۸
هویت زن در اسلام ----- ۶۸
زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام ----- ۷۰
احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد ----- ۷۱
زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد ----- ۷۲
اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد ----- ۷۳
اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد ----- ۷۴
حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد ----- ۷۵
فصل هشتم:امتیازات در قوانین اسلامی ----- ۷۶
تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام ----- ۷۶
موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن ----- ۷۷
بحثی در آزادی زن در تمدن غرب ----- ۷۸
فصل نهم:تعدد زوجات ----- ۷۹
بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام ----- ۷۹
بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۵) ----- ۷۹
جواب اشکال اول ----- ۷۹
۱ ـ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم ----- ۸۰
۲ ـ تجربه تاریخی تعدد زوجات ----- ۸۰

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن» ---- ۸۱

جـــــواب اشکـــــــال دوم ---- ۸۱

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی ---- ۸۳

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن ---- ۸۴

تنزل موقعیت اجتماعی زن ---- ۸۴

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن ---- ۸۵

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی ---- ۸۵

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ---- ۹۱

فصل دهم:بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی ---- ۹۴

ازدواج موقـــت در قوانیـــن اسلامـــی ---- ۹۴

فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت ---- ۹۵

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی ---- ۹۵

بحثـی در روایات مربوط به ازدواج موقت ---- ۹۶

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی ---- ۹۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۹۹

تفسیر علامه : خانواده

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، -گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر علامه : خانواده / به اهتمام مهدی امین؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : تهران: مفتاح دانش: بیان جوان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۸۴ ص.؛ ۱۴ × ۱۰ س‌م.

فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج.] ۴۲.

شابک : ۴۰۰۰۰ ریال : ۲-۶-۹۱۴۸۴-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ قبلی: موسسه نشر شهر، ۱۳۸۷ (تغییر فروست).

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام و خانواده

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.] ۴۲.

رده بندی کنگره : BP۹۸/ الف۸۳ت۷ ج.۲۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۰۵۱۲

فهـــرســت مطـالـب

موضـوع صفحـه

تأییدیه آیةاللّه محمد یزدی رئیس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه ●●●۵

تأییدیه آیةاللّه مرتضــی مقتدائی مدیریــت حــوزه علمیــه قــم ●●●۶

تأییدیه آیةاللّه سیدعلی اصغر دستغیــب نماینـده خبرگان رهبری ●●●۷

مقـدمـه نـاشــر ●●●۸

مقدمـه مـؤلــف ●●●۱۲

فصل اول: ازدواج و تشکیل خانواده ●●●۱۷

فرمان الهی ازدواج دختران و پسران ●●●۱۷

تعهـد خدا بر تأمیـن هزینه ازدواج ●●●۱۸

(۳۴۴)

هـدف ازدواج ●●●● ۱۹

ازدواج‌هـای حـلال (دائم و موقت ●●●)۲۲

ازدواج مـوقت ●●●● ۲۶

(۳۴۵)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم ●●●● ۲۹

شرط عدالت در تعدد زوجات ●●●● ۳۱

حکـم پـرداخـت مهریـه ●●●● ۳۲

شـرط ایمـان در ازدواج بـا زنـان مشـرک ●●●● ۳۵

مشـرک و کافـر کیسـت ●●● ؟۳۶

حکمـت تحـریـم ازدواج بـا مشـرکیـن ●●●● ۴۱

تحـریـم ازدواج زشتکـاران بـا پـاکـان ●●●● ۴۲

اختصـاص ازدواج زنان بدکـار با مـردان بدکار ●●●● ۴۴

(۳۴۶)

حـلال شـدن ازدواج بـا زنـان اهـل کتـاب ●●●● ۴۶

(۳۴۷)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

روایـات وارده در زمینـه ازدواج بـا زنـان اهـل کتـاب ●●●● ۵۶

شـرط ایمـان در ازدواج ●●●● ۵۸

فصل دوم: زندگـی مشتـرک ●●●● ۶۲

حکـم سرپرستی مردان بر زنان ●●●● ۶۲

وظایف زنان در زندگی مشترک ●●●● ۶۵

استقـلال زن در اراده شخصـی و عمل فـردی و مالکیـت ●●●● ۶۶

مفهـوم قیمومـت مـرد بر زن ●●●● ۶۷

حکـم رفتار با زنـان نـاسازگار ●●●● ۶۹

(۳۴۸)

تـرس از جدائـی، و حکـم رفع اختلاف بیـن زن و شوهـر ●●●● ۷۲

(۳۴۹)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

خـوف زن از نـافـرمـانـی و اعـراض شـوهـر ●●●۷۵
روایـات وارده در زمینـه رفتـار بـا همسـران ●●●۷۷
زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت ●●●۸۱
حکـم معاشـرت شایستـه با زنـان درجامعـه اسلامـی ●●●۸۷
نهـی از اجـرای نظرات خـلاف شرع همسـران و فرزنـدان ●●●۹۵
فصل سوم: بچه‌داری ●●●۹۹
حکم شیردادن به‌بچه، و وظایف والدین ●●●۹۹
دوره کـامـل شیـر دادن ●●●۱۰۲
(۳۵۰)
حـق ادامه شیـردادن مـادر مطلقـه ●●●۱۰۳
(۳۵۱)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

رعایت حق حضانت و شیردادن مـادر ●●●۱۰۴
رعـایـت حق پـدر بوسیلـه مـادر ●●●۱۰۶
هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ●●●۱۰۶
بـازگـرفتـن بچـه از شیـر ●●●۱۰۸
فصل چهارم: پاکیزگـی‌و زناشوئی ●●●۱۱۱
پاکیزگـی از نظر اسلام، و پاکیزگـی در زناشوئی ●●●۱۱۱
پـاک شدن ماهانـه رحـم در بانوان ●●●۱۱۴
اوقـات کنـاره گیـری از آمیـزش ●●●۱۱۵
(۳۵۲)
کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف ●●●۱۱۶
(۳۵۳)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

اوقـات مجـاز آمیـزش ●●●۱۱۸
اهمیـت پاکیـزگـی از نظـر خـدا ●●●۱۲۱
همسـران شمـا کشتـزار شمـاینـد ●●●۱۲۳!
نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت ●●●۱۲۵
فصل پنجم: رفتار با محرم و نامحرم ●●●۱۳۰
حکـم حجـاب ●●●۱۳۰
زنـان مسـن، استثنائی بـر حکـم عمومی حجـاب بانـوان ●●●۱۳۱

امـر بـه مـردان بـرای حفـظ نگـاه خـود از نامحـرمـان ●●● ۱۳۲

(۳۵۴)

امـر بـه مـردان بـرای پوشاندن فـروج خود از نامحـرمـان ●●● ۱۳۳

(۳۵۵)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

امـر به زنان برای حفـظ نگاه و پوشانـدن فروج خود از نامحرمان ●●● ۱۳۵

نهـی زنان از ظاهـر کردن مواضـع زینت خود ●●● ۱۳۶

امـر به زنـان در نحـوه استفـاده از مقنعـه ●●● ۱۳۷

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان ●●● ۱۳۷

نهی زنان از پایکوبـی بـرای اظهار زینـت خود ●●● ۱۳۹

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان ●●● ۱۴۰

فصل ششم: رفتار در خانواده ●●● ۱۴۴

نهـی از نظر به اسـرار داخلی خانه‌هـای مـردم ●●● ۱۴۴

(۳۵۶)

روایـات وارده دربـاره روابـط خـانوادگـی ●●● ۱۴۸

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانـواده ●●● ۱۵۱

(۳۵۷)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

ادب و رفتـار اطفـال در ساعات استراحـت والدین ●●● ۱۵۵

ادب غـذا خـوردن در خـانـه‌هـای دیگـر ●●● ۱۵۶

ادب سـلام کردن در ورود به خانه‌هـای یکـدیگـر ●●● ۱۵۹

ادب و احسـان بـه پدر و مـادر ●●● ۱۶۱

نیکـی در حـق والـدیـن ●●● ۱۶۹

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین ●●● ۱۷۵

تأمیـن زندگـی اخروی صالـح بـرای خانـواده ●●● ۱۷۹

فصل هفتم: جایگاه زن در اسلام ●●● ۱۸۰

(۳۵۸)

هـویـت زن در اسـلام ●●● ۱۸۱

زن و مـوقعیـت اجتمـاعـی آن در اسـلام ●●● ۱۸۶

(۳۵۹)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه
احکـــام مشتـــرک و اختصـــاصـــی بیـــن زن و مرد ●●● ۱۹۰
زیربنـــای قوانیـــن اجتماعـــی اسلام در مـــورد زن و مرد ●●● ۱۹۴
اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق‌اجتماعی زن و مرد ●●● ۱۹۷
اعلامیـه قرآنـی در حقـوق زن، و تفاوت‌هـای طبیعی زن و مرد ●●● ۲۰۰
حکمـت موجـود در اختـلاف سهـم الارث بیـن زن و مـرد ●●● ۲۰۲
فصل هشتم: امتیازات در قوانین اسلامی ●●● ۲۰۵
تسلط مرد بر زن در فطـرت و در اسـلام ●●● ۲۰۵
مـوضـوع سرپرستـی مرد بر زن در قوانیـن الهی و فلسفه آن ●●● ۲۰۸
(۳۶۰)
بحثـی در آزادی زن در تمـــدن غــرب ●●● ۲۱۴
فصل نهم: تعـــدد زوجـــــات ●●● ۲۱۷
(۳۶۱)
فهـرست مطالـب
موضـوع صفحـه
بحثـی در قـانـون تعـدد زوجات در اسـلام ●●● ۲۱۷
اشکـال اول: جـریحـه دار شـدن احســاس زن ●●● ۲۱۸
جـواب اشکال اول ●●● ۲۱۸
۱ ـ تبعیت احساس و عاطفه‌ازعادات و رسوم ●●● ۲۱۸
۲ ـ تجـــربــه تاریخـی تعـدد زوجات ●●● ۲۲۲
اشکال دوم: نقض قانون طبیعی یک مرد برای یک زن ●●● ۲۲۳
جـواب اشکال دوم ●●● ۲۲۴
اشکـال سوم: تشویـق مـردان به شهوتـرانـی ●●● ۲۳۰
(۳۶۲)
جواب اشکال سوم ●●● ۲۳۰
اشکـال چهارم: تنـزل مـوقعیـت اجتماعـی زن ●●● ۲۳۵
(۳۶۳)
فهـرست مطالـب
موضـوع صفحـه
جواب اشکـــال چهارم اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن ●●● ۲۳۶
پاسخـی به مشکـلات خانوادگی ناشـی از چنـد زنی ●●● ۲۳۷
بحثـی در تعـــدد زوجـــات رســـول خــــدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ●●● ۲۵۶
فصل دهم: بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی ●●● ۲۶۸

ازدواج موقت در قوانین اسلامی ●●●۲۶۸
بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت ●●●۲۶۸
فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت ●●●۲۷۱
ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی ●●●۲۷۳
(۳۶۴)
بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت ●●●۲۷۵
موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی ●●● ۲۸۰

تقدیم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی‌الاْرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاْرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۴)

متن تأئیدیه حضرت آیهًاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند
(۵)

محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این

(۶)

ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۷)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔاللّه‌سیدعلی‌اصغردستغیب نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۸)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای»

(۹)

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به

(۱۰) خانواده

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۵ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به

مقدمه ناشر (۱۱)

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علّامه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه،

(۱۲) خانواده

نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن

می‌پردازد.

ولـی متـأسفـانه قـدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فـراوانـی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریـافتـه‌ام و به همین دلیـل نسبت به همکاری بـا جنـاب آقـای سیدمهدی امیـن اقـدام نمـــوده‌ام.

امیـدوارم ایـن قبیـل تـلاش‌هـای قـرآنـی مـا و شـمـا بـرای روزی ذخیـره شـود کـه بـه جـز اعمـال و نیـات خـالصـانه، هیـچ چیـز دیگـری کـارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

مقدمه ناشر (۱۳)

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ۸/۸/۱۳۸۸ مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

(۱۴) خانواده

مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّـهُ لَقُـــرْآنٌ کَـریـمٌ

فــی کِتـــابٍ مَکْنُـــونٍ

لا یَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـرُونَ

این قـرآنـی اسـت کـریـم

در کتـــابـی مکنـــون

که جز دست پـاکـان و فهـم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخـاب و

(۱۵)

تلخیـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

در تقسیم‌بندی به عمـل آمـده از موضوعـات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمـد. هر یـک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شـد. هر کتاب در داخل خود به چنـدین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردیـد. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیـزان انتخـاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بنـدی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شـگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحـاظ زمـانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

(۱۶) خانواده

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـــروع و حـدود ۳۰ ســال دوام داشتــه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

مقدمه مؤلف (۱۷)

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

(۱۸) خانواده

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صورت دومجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

مقدمه مؤلف (۱۹)

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌اللهعلیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

(۲۰) خانواده

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیهٔاللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

مقدمه مؤلف (۲۱)

فصل اول:ازدواج و تشکیل خانواده

فرمان الهی ازدواج دختران و پسران

«وَ اَنْكِحُوا الاَيامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَاِمائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ،»

«دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگدست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که

(۲۲)

خدا وسعت‌بخش و دانا است.» (۳۲ / نور)

کلمه «اِنْكاح» به معنای تزویج، و کلمه «اَيامى» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالح در اعمال.

«اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ،» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسند که خدا ایشان را بی‌نیاز می‌کند و وسعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ،» تأکید کرده است. البته رزق هرکس تابع صلاحیت او است، هرچه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

فرمان الهی ازدواج دختران و پسران (۲۳)

تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج

«وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدوُنَ نِكاحا حَتّى يُغْنِيَهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ...»

«و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی‌نیازشان کند... .» (۳۳ / نور)

کلمه «اِسْتِعْفاف» و تَعَفُّفْ با همدیگر قریب‌المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند.

(۲۴) خانواده

در کافی به سند خود از محمدبن جعفر از پدرش از آبائش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرکس از ترس عیالمند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عزوجل سوءظن دارد و خدا می‌فرماید:«اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (۱)

هدف ازدواج

«يُريدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،»

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۹ .

هدف ازدواج (۲۵)

«خدا می‌خواهد روشهای کسانی را که پیش‌از شما بودند برای‌شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شمارا ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است،» (۲۶ / نساء)

«وَاللّـهُ يُريدُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُريدُ الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَميلُوا مَيْلاً عَظيما،»

«خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریع احکام به سوی شما بر گردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید،» (۲۷ / نساء)

«يُريدُ اللّهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعيفا،»

«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است.» (۲۸ / نساء)

(۲۶) خانواده

می‌فرماید: خدا می‌خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آن‌ها است، و چه معارف و حکمت‌هائی در آن نهفته است.

«وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ،» یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند.

«وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ،» این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریع کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است،

هدف ازدواج (۲۷)

همچنانکه قبول توبه بنده گنهکار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است.

و اگر جمله: «وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ» را ذیل کلام قرار داد، برای این بود که به همه فقرات آیه مربوط باشد.

«وَ يُريدُ الَّذينَ يَتَّبِعُونَالشَّهَواتِ اَنْ تَميلُوا مَيْلاً عَظيما.»

مراد از میل عظیم، هتك همین حدود الهی است، که در این آیات ذکر شد، می‌فرماید: پیروان شهوات می‌خواهند شما همه این مرزها را بشکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به نسب بر شما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ربیبه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی گردان شوید! (۱)

۱- الميزان ج: ۴ ص: ۴۱۴.

(۲۸) خانواده

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت)

«وَ اُحِلَّ لَكُمْ ماوَرآءَ ذلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ...»

«و اما غیر از آنچه برشمردیم، بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی که دارید زنان پاک و عفیف بگیرید، نه زناکار... .» (۲۴ / نساء)

«فَمَااسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْبَعْدِ الْفَريضَةِ اِنَّ اللّهَ كانَ عَليما حَكيما.»

«و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) (۲۹)

و فلان مقدار اجرت به او بدهید ـ واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است... .» (۲۴ / نساء)

«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ» یعنی همخوابگی و شهوت رانی با آن شانزده طایفه (که آیه ۲۳ سوره نساء در قرآن ذکر شده) بر شما حرام شده، و غیر آن مثلاً نکاح کردن با غیر این چندطایفه حلال‌است. جمله‌موردبحث در مقام‌بیان بهره‌وری‌اززنان در ماسوای آن شانزده صنف نامبرده است، حال چه اینکه بهره‌وری نکاح باشد و چه از راه خریدن.

«اَنْ تَبْتَغُوابِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ،» این جمله می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: «وَ

(۳۰) خانواده

اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ» می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شد سه مصداق بود:

۱ ـ نکاح ۲ ـ خریدن کنیز ۳ ـ زنا و سفاح

در جمله مورد بحث منع از سفاح ـ زنا ـ را بیان نموده، راه حلال را منحصر به دو راه کرد:

۱ ـ نکاح ۲ ـ خریدن

و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهد، و اگر بخواهد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مسأله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده کند، باید قیمتش را به فروشنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست، زیرا ممکن است کسی کنیز

ازدواج‌های حلال (دائم و موقت) (۳۱)

خود را به ما ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالبا به وسیله مال بدست می‌آید. پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف نامبرده برای شما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر سفاح و زنا نباید خرج کنید.

می‌خواهد بفرماید: زنان بر شما حلالند در صورتی که شما از تعدی به سوی فحشاء جلوگیری کنید، و این اسب سرکش را تنها در چهار دیواری حلالهای خدا به جولان درآورید، و از محرمات جلوگیرش باشید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهد باشد، و این عمل جنسی را به هر طریق از طرق عادی که خواستید انجام دهید، طرقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و

(۳۲) خانواده

خدای عزّوجّل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است. (۱)

ازدواج موقت

«فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَةِ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما حَکیما،»

«و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید ـ واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

ازدواج موقت (۳۳)

دانایی فرزانه است... .» (۲۴ / نساء)

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام‌گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود.

بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو «نکاح موقت»، در آن برهه از

(۳۴) خانواده

زمان در بین مسلمانان معمول بوده، حال چه اینکه اسلام آن را تشریع کرده باشد و چه از تأسیسات شارع اسلام نباشد ـ بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد ـ پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند.

همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن‌عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم در مسأله متعه همین است.

در جمله موردبحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع

ازدواج موقت (۳۵)

شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد.

پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هرچند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول. (۱)

حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

(۳۶) خانواده

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّـ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا»

«اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود درآورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری

اسـت.» (۳ / نساء)

حکم تعددزوجات، ارتباط آن با ازدواج دختران‌یتیم (۳۷)

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی‌شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هرچه که داشتند می گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی کردند بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهاشان می کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدینوسیله مخارجشان را تکفل کند.

اینجا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که بطوری که گفته شده مسلمانان سخت

(۳۸) خانواده

در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه بدارد سهم آب و نان او را جدا کند، بطوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند.

خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آنگاه مجددا به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرماید: «وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» ـ حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج به آنها به همین جهت دل

حکم تعددزوجات، ارتباط آن با ازدواج دختران‌یتیم (۳۹)

چرکین بودید، می توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر... ».

شرط عدالت در تعدد زوجات

«... فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّاَ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً،»

«اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (۳ / نساء)

در این جمله حکم مسأله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود: اگر می‌ترسید بین چند همسر... و نفرمود: اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید...، و علتش این است که

(۴۰) خانواده

در این امور ـ که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد ـ غالبا علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهرا اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

حکم پرداخت مهریه

«وَاتُوا النِّسآءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَكَمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَكَلُوهُ هَنیآئا مَّرآیئـا،»

«و مهـر زنان را در کمال رضایـت و طیب خاطر به آنهـا بپردازید، پس اگر چیـزی از مهـر خـود را از روی رضـا و خشنودی به شمـا بخشیدنـد

حکم پرداخت مهریه (۴۱)

برخـوردار شویـد کـه آن شمـا را حـلال و گـوارا خواهـد بـود.» (۴ / نساء)

«صِداق» به معنای مهریه‌ای است که به زنـان می‌دهنـد و «نِحله» به معنـای عطیه‌ای است مجانـی که در مقابـل ثمن قرار نگرفتـه باشـد.

و اگر می‌بینیـد کـه کلمه صـدقات را به ضـمیر زنـان (هُنَّ) اضـافه کرد، به جهت بیـان این مطلب بـود که وجـوب دادن مهر به زنـان مسـأله‌ای نیست که فقط اسـلام آن را تأسیس کرده باشـد بلکه مسأله‌ای است که اساسا در بین مردم و در سـنن ازدواجشان متـداول بوده است، سـنت خود بشـر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشـته باشـد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصمت او قرار دهند، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می‌گیرد و معمول و متداول در بین مردم این است که خریدار پول خود را برداشته و نزد

(۴۲) خانواده

فروشـنـده می‌رود، همچنیـن در مسألـه ازدواج هـم طـالب و خواسـتگار مرد است، او است که بـایـد پـول خـود را جهت تهیه این حاجـت خود برداشتـه و به راه بیفتـد و آن را در مقابل حاجتش بپردازد.

به هر حـال آیه شـریفه دادن مهریه را تأسیس نکرده، بلکه روش معمولی و جاری مردم را امضاء فرموده است و شایـد برای دفع این توهم بود که: شوهر نمی‌توانـد در مهریه همسـرش تصـرف کنـد، حتی در آن صورتی که خود همسـر نیز راضـی باشد که در دنبالـه جمله گذشتـه فرمود:

«فَـاِنْ طِبْـنَ لَكُـمْ عَـنْ شَـیْءٍ مِنْـهُ نَفْسـا فَكُلُـوهُ هَنیآئـا مَّـرآیئـا.»

خواننده عزیز توجه دارد در اینکه: تصرف در مهریه را به طیب نفس زن مشروط نمود، هم تأکید جمله قبل است که مشتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم

حکم پرداخت مهریه (۴۳)

بخوریـد حکم وصـفی است نه تکلیفی، یعنی معنـای بخوریـد این است که خوردن آن جایز و حـلال اسـت، نـه اینکـه بخواهـد بفهمانـد خـوردن مـال همسـر واجـب اسـت.

«هَنیئامَّریئا»معنایش‌این‌است‌که‌طعامی‌که‌خوردی و آبی‌که نوشیدی‌گوارایت‌باد.(۱)

شـرط ایمـــان در ازدواج با زنـــان مشرک

«وَ لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ وَ لَاَمَـةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَ لاتُنْكِحُواالْمُشْرِكینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۴۴) خانواده

لَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولئِكَ یَدْعُونَ اِلَی‌النّارِ وَاللّهُ یَدْعُوا اِلَی‌الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ ایاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ،»

«بـا زنان مشـرک ازدواج مکنیـد تا ایمان آورنـد و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشـرک هرچنـد آن خانم مورد شـگفت و

خوشاینـدتان باشد و با مردان مشـرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقائی مشـرک بهتر است هرچند که مورد شگفت و خوشاینـد شـما باشـد آری مشـرکین شـما را به سـوی آتش دعـوت می‌کننـد و خـدا به سوی جنّت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیـان می‌کند تا شایـد متذکـر شونـد.» (۲۲۱ / بقره)

«نِکاح» در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعدا به عنوان استعاره در عمل

شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک (۴۵)

زنـاشوئی استعمال شـده است. بایـد ایـن را هـم گفـت کـه منظور از عقـد علقه زوجیت است، نه عقـد لفظی که بیـن هر ملـت و مذهبـی در هنگـام مراسـم ازدواج خوانده می‌شود.

ظاهر آیه شـریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْـرِکاتِ،» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت‌پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

مشرک و کافر کیست ؟

«مشـرک و مشـرکات» اسم فاعل از مصدر اشـراک، یعنی شـریک گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همانطـور که کفر و ایمـان هم از این نظـر دارای مراتبنـد.

(۴۶) خانواده

مثلاًـ اعتقـاد به اینکه خـدا دو تـا و یـا بیشتر است و نیز بتها را شـفیعان درگاه خـدا گرفتن، شـرکی است ظاهر، و از این شـرک کمی پنهان‌تر شـرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصا مسیـح و عزیر را پسـران خدا می‌دانند و به حکایت قرآن می‌گوینـد: «نَحْنُ اَبْنآءُاللّهِ وَ اَحِبّآئُهُ،» (۱۸ / مائـده) و این نیز شـرک است، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقـاد به اسـتقلال اسباب است، اینکه انسان مثلاً دوا را شفادهنده بپندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و همچنین ضعیف‌تر و ضـعیف‌تر می‌شـود، تـا برسـد به شـرکی که به جز بنـدگان مخلَص خـدا احـدی از آن بری نیست، و آن عبـارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عزوجل، پس همه اینها شرک است.

اما این باعث نمی‌شود که ما کلمه مشرک را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق

مشرک و کافر کیست؟ (۴۷)

کنیـم، همچنـانکه می‌دانیم اگر مسلمانی نمـاز و یـا واجبی دیگر را ترک کنـد، به آن واجب کفر ورزیـده، ولی کلمه کـافر را بر او اطلاق نمی‌کنیم، مثلاً خـدای تعالی ترک عمل حـج را کفر خوانده و فرموده: «وَلِلّهِ عَلَی‌النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْـتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ،» (۹۷آل عمران) ولی چنین کسـی را کافر نمی‌خوانیم، بلکه فاسـقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است.

و همچنیـن سایر صـفاتـی که در قرآن اسـتعمـال شده، ماننـد صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهریـن، و یا فاسقیـن، و ظالمین و و، برابر و معـادل افعـالـی که این صـفـات از آنهـا مشـتـق شـده نیستند، کسـی که یـک عمل صالـح، و یک عبـادت، و یـک شکـر، و یک طهـارت، و یک فسـق، و یک ظلـم کرده، صالـح و قانـت و شاکـر

(۴۸) خانواده

و متطهـر و فـاسق و ظـالـم خوانـده نمی‌شـود. و ایـن واضـح است، پس این عناویـن را نام یا صـفـت کسـی کـردن، حکمـی دارد، و صرف نسبـت دادن فعـل به آن کـس حکمی دیگر.

علاوه بر اینکه این معنـا به روشنی معلـوم نشده، که قـرآن کریم کلمه مشرک را بر اهـل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف

لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً فرموده: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ» (۱ / بینه).

و یا فرموده: «اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ» (۲۸ / توبه) و یا فرموده: «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ» (۷ / توبه) و نیز می‌فرماید: «وَقاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کآفَّةً» (۳۶ / توبه) و باز می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۵ / توبه)

مشرک و کافر کیست؟ (۴۹)

و مواردی دیگر.

پس، از این بیان این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

از این‌جا فساد گفته بعضی روشن می‌شود که گفته‌اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می‌فرماید: «اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ.» و وجه فساد آن این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی‌شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است.

الا اینکه ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد

(۵۰) خانواده

دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر اینکه او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می‌تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدائی با اهل کتاب ندارد.

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین

«اُولئِکَ یَدْعُونَ اِلَی‌النّارِ وَاللّهُ یَدْعُوا اِلَی‌الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ... .»

این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج، می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین (۵۱)

باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، بطوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمائی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند.

پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲.

(۵۲) خانواده

تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان

«اَلْخَبیثـاتُ لِلْخَبیثیـنَ وَالْخَبیثُـونَ لِلْخَبیثـاتِ وَالطَّیِّبـاتُ لِلطَّیِّبیـنَ وَ الطَّیِّبُـونَ لِلطَّیِّبـاتِ اُولئِـکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّـا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ»

«زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق

تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان (۵۳)

آنها نیکو است.» (۲۶ / نور)

مؤمنین و مؤمنات با احصان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احصان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهدی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَ امِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ» (۳۱ / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت.

و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» (۹۷ / نحل) بدان نوید داده است.

و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند

(۵۴) خانواده

این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند، ـ البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست.

پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هرچند که سبب نزولش موردی خاص باشد.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار (۵۵)

دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به براءتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند.

سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند.

و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند.

در مجمع البیان در ذیل آیه «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَالْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ...» آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه مثل آیه «اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً» می‌باشد، چیزی که هست بعضی تصمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را

(۵۶) خانواده

برای ایشان نپسندید.

و در خصال از عبداللّه‌بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: وقتی قلب کسی پاک باشد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، بدن هم به سوی پلیدی می گراید.

و در احتجاج، از حسن‌بن علی علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه‌السلام ناسزا گفتند، فرمود: «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَالْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ،» و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تواند، «وَالطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ...،» و این مردان و زنان پاک، علی‌بن‌ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند.(۱)

۱- المیـــــــــزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۷ .

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار (۵۷)

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب

«اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی‌الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،»

«امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما

(۵۸) خانواده

حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته به شرط اینکه اجرتشان را ـ که به جای مهریه در زن دائمی است ـ بدهید، آن هم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (۵ / مائده)

ظاهرا نفوس مردم باایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی گرفته، چون قبلاً از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیدا نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۵۹)

مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت، در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ‌الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» نیز عین این نکته به کار برده شده، برای اینکه بفهماند زنان پاکدامن از اهل کتاب بر مسلمین حلال است، و در آن هیچ شکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضمیمه آورد.

در این آیه نمی‌خواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشوئی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود.

«وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» در این آیه متعلق حکم را ـ که یهود و نصارا باشند ـ نام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صفتشان مشخص کرده و فرموده: «زنان آنهائی که قبل از شما کتاب آسمانی داشتند،» و حتی آنها را

(۶۰) خانواده

به عنوان اهل کتاب هم ذکر نکرده، و نفرموده: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ،» و این خالی‌از اشعار به‌علت حکم‌نیست، با

درنظر گرفتن این‌جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می گذاریم، که تکلیف را برایتان آسان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شما و زنان اهل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها قبل از شما صاحب کتاب بودند، و قهرا نسبت به سایر طوایفی که مسلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت‌پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذينَ اُوتُو الْكِتابَ» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تقیید این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِكُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک.

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۱)

حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصَنات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عفیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی‌شوهر و عفیف است، و این خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنائی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ اُوتُو الْكِتابَ» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حلیت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده

(۶۲) خانواده

می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هرچند که آزاد نباشند، بنابراین از معانی احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عفیف اهل کتاب است.

و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می گوئیم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه:

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۳)

«فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ...» گفتیم: که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تتمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت.

«اذا اتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ وَ لا مُتَّخِذى اَخْدانٍ» این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَ اُحِلَّ لَكُمْ ماوَرآءَ ذلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوابِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ» دارد و جمله «اذا اتَيْتُمُوهُنَّ...» قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حلیت‌تزویج به‌محصنات از اهل کتاب‌است، و شامل‌خریدن‌کنیزان‌اهل کتاب نمی‌شود.

«وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْايمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ» کلمه کفر در اصل به معنای پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جائی مفهوم پیدا می کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن

(۶۴) خانواده

ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را بپوشاند، و این معنا در کفران به

نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد.

پس اینکه در آیه موردبحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هرکس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن ـ باور کردن ـ نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۵)

اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد.

پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابته وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به متقضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است.

این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ»

(۶۶) خانواده

کسانی هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هرچند که در جمله موردبحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به‌آنچه برایش ثابت‌شده، که از ارکان‌دین‌است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که‌بکند‌حبط و بی‌پاداش‌خواهدبود،همچنان‌که درآیه‌موردبحث‌فرمود:«فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ.»

جمله موردبحث یعنی «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ...» متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود برحذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عفیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم،

حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۷)

تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح.

پس غرض از تشریع حکم موردبحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده ، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریعش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب درآورد.

(۶۸) خانواده

به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشاند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل‌کتاب

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: از زنان اهل کتاب

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب (۶۹)

تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه بپردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست.

مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهرا محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست.

و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده) حضرت فرمود: حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند.

(۷۰) خانواده

و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد.

و در کافی به سند خود از عبداللّه‌بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود و یا نصرانی گرایش پیدا کند.

شرط ایمان در ازدواج

«... وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِایمانِکُمْ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ...»

شرط ایمان در ازدواج (۷۱)

«... و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید،که مؤمنین همه‌از همند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان‌نیست... .» (۲۵/نساء)

از آنجائی که در جمله قبلی با آوردن قید «مُؤمنات،» ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسی نمی‌تواند به حقیقت ایمان دیگری اطلاع پیدا کند، چون برای این آگهی میزانی مانند میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود ندارد، چه بسا مردمی توهم کنند که خدای تعالی با آوردن این قید کار مسلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصلاً جلو آن را گرفته، مسلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد

یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است،» بطور کنایه

(۷۲) خانواده

فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمان زنان نیستید، این کار خداست و بس، بلکه تنها مأمورید بر طبق اسباب ظاهری عمل کنید، اسبابی که نظیر شهادتین، و شرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی.

و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کنند باعث می‌شد که تأثیر گفتار در دل‌ها متفاوت شود و عموم مردم از این بیان نسبت به طبقه کنیزان احساس خواری و پستی و ذلت کنند، و خیال کنند خدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقدار می‌داند، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشته و با طبقه بردگان معاشرت ننموده، و مخصوصا مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامان خودداری ورزند، و

شرط ایمان در ازدواج (۷۳)

از اینکه آنان را شریک زندگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازند احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» از این سوء تفاهم جلوگیری نموده و به حقیقتی صریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسان می‌شود هیچ تفاوتی با هم ندارند، برده نیز مانند آزاد واجد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسله احکامی است که به منظور استقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سعادتش تشریع شده، و این تفاوت‌ها به هیچ وجه نزد خدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می‌شود.

پس مردمی که به خدای عزیز ایمان دارند نباید تحت تأثیر این خلجانات ذهنی

(۷۴) خانواده

موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضمن سعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شدن از وسط طریق مستقیم هرچند که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سرانجام به وادی‌های هلاکتش بکشاند.

از اینجا روشن می‌شود که ترتیبی که در ابتدای آیه موردبحث به صورت مشروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ‌الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ...،» (۲۵ / نساء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشروط بر این است که مسلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشته باشد، نه، نمی‌خواهد این را بفرماید، بلکه

شرط ایمان در ازدواج (۷۵)

مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید ـ برای رهائی از فشار تجرد ـ با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند.

(۷۶) خانواده

فصل دوم :زندگی مشترک

حکم سرپرستی مردان بر زنان

«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّسآءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بِعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ،»

«مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارند، به خاطر اینکه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را

(۷۷)

می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است... .» (۳۴ / نساء)

«قَیِّم» به معنای کسی است که مسؤول قیام به امر شخصی دیگر است، و مراد از جمله: «بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بِعْضٍ،» آن زیادت‌هایی است که خدای تعالی به مردان داده، به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارند، چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِما اَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهند، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازند.

و از عمومیت علت به دست می‌آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم

(۷۸) خانواده

بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیمومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد، و بنابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در مردان بیشتر است تا در زنان.

و بنابراین، اینکه فرمود: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّسآءِ،» اطلاقی تام و تمام

حکم سرپرستی مردان بر زنان (۷۹)

دارد، و اما جملات بعدی که می‌فرماید: «فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ ...» که ظاهر در خصوصیاتی است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

وظایف زنان در زندگی مشترک

«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ،» مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را

(۸۰) خانواده

قرار داد، و فرمود: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ،» به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحات کرده، و فرموده صالحات چنین و چنانند، مخصوص زنان در حال ازدواج است نه مطلق زنان.

و در ایـن جملـه که به تعبیر (زنـان صالح چنیـن و چنـاننـد،) دسـتـور داده که زنـان صالـح بایـد چنین و چنـان باشـند، در واقـع حکم مربوط به شؤون زوجیت و کیفیـت معاشـرت منـزلی را بیـان کرده، و این حکـم در عیـن حـال حکمـی است که در سعه و ضیقش تابـع علتش، یعنی همـان قیمومـت مرد بر زن از نظـر زوجیـت اسـت، پـس بـر زن واجـب اسـت شوهـر را اطاعـت کنـد، و او را در هر شأنـی کـه به شـؤون زوجیـت راجع می‌شود حفظ نماید.

وظایف زنان در زندگی مشترک (۸۱)

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت

همـان طور که قیمومت صـنف مردان بر صـنف زنان در مجتمع بشـری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهـات شـریکند، و چون جهـاتی است که نیازمنـد به تعقـل بیشتر و نیروی زیـادتر است که در مردان وجود دارد، یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشـه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشتـه باشـد اعتراض کنـد که تو چرا فلاـن چیـز را دوست می‌داری و یـا فلاـن کـار را می کنی، مگر آنکـه زن کـار زشـت را دوست بدارد، یا مرتکـب شود، به شهـادت اینکه فرمـود: «فَـلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما فَعَلْـنَ فـی اَنْفُسِهِـنَّ بِـالْمَعْـرُوفِ.» (۲۳۴ / بقره)

(۸۲) خانواده

همچنیـن قیمـومت مرد بر زنش بـه ایـن نیسـت کـه سلب آزادی از اراده زن و تصـرفاتش در آنچه مالـک آن است بکنـد، و معنـای قیمومت مرد این نیست که اسـتقلال زن را در حفـظ حقوق فردی و اجتمـاعی او، و دفاع از منافعش را سـلب کنـد، پس زن همچنان اسـتقلال و آزادی‌خود را دارد، هم می‌توانـد حقوق فردی و اجتمـاعی خود را حفـظ کنـد، و هم می‌توانـد از آن دفـاع نمایـد و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

مفهـــوم قیمومـــت مـــرد بر زن

معنای قیمومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال

مفهوم قیمومت مرد بر زن (۸۳)

خودش می‌پردازد، تـا از او اسـتمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به اسـتمتاع و هم‌خوابگی مرد می‌شود او را اطـاعت کنـد، و نیز نـاموس او را در غیـاب او حفـظ کنـد، و وقتی غـایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهـد، و آن بیگانه را از زیبائی‌هـای جسم خـود که مخصوص شوهر است تمتع ندهـد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشـتراک در زنـدگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند.

پس معنـای آیه موردبحث این می‌شود که زنان مسـلمان سـزاوار است صـفت صـلاح را پیشه خود بسازنـد، که اگر چنین کننـد قهرا قانتات خواهنـد بود، یعنی همواره و دائما شوهـران خود را در هرچه که از ایشـان بخواهنـد اطاعت خواهنـد کرد، البته هر چیـزی که با تمتع شوهـران ارتبـاط داشتـه باشد، و واجب است بر آنـان که جانـب

(۸۴) خانواده

خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران اسـت در غیـاب شوهـران حفظ کنند.

«بِمـا حَفِـظَ اللّـهُ» معنـای جمله این اسـت که زنان مطیـع شوهران خویشنـد، و حافظ غیب ایشاننـد، به حفظی که خـدا از حقـوق ایشان کرده، چـون قیمومـت را برای آنان تشریـع و اطاعتشـان و حفظ غیبتشـان را بر زنـان واجـب فرمـوده است.

حکـــم رفتــار با زنــــان ناسازگار

«...وَ اللاّتـی تَخـافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُـنَّ وَ اهْجُرُوهُـنَّ فِی‌الْمَضـاجِـعِ وَ اضْـرِبُوهُـنَّ فَـاِنْ اَطَعْنَکُـمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا،»

«... و زنانی را که بیم داریـد نافرمانیتان کننـد، نخست انـدرز دهیـد، اگر به اطاعت درنیامدنـد، با آنها قهر کنیـد، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد

حکم رفتار با زنان ناسازگار (۸۵)

بزنیـدشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه‌جویی مکنید، و به خاطـر علوی که خدا به شـما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است... .» (۳۴ / نساء)

کلمه «نُشـوز» به‌معنای‌عصـیان و اسـتکبارازاطاعت‌است، و مراداز«خوف نُشوز» این است که علائـم آن به تدریـج پیـدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهـد ناسازگاری کند. در جمله: «فَعِظُوهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشـد، و بفهمانـد از میان این سه راه علاج موعظه علاجی اسـت که هم در حال نشوز مفید واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که

(۸۶) خانواده

عبارت: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی‌الْمَضاجِعِ وَ اضْـرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می کنـد، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهـد بفرمایـد اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزنید. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفردادن است، هرکس بخواهد کسـی را کیفر کند طبیعتا اول از درجه ضـعیف آن شروع می کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد.

ظاهر جمله: «وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی‌الْمَضاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشـد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلًا در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلـی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر

حکم رفتار با زنان ناسازگار (۸۷)

نیـز اراده بشـود، ولـی بعیـد اسـت، چون مضـجع را به لفـظ جمع آورده، اگـر منظور جداکردن «مَضْـجَعْ» بوده باشد، دیگـر به حسب ظاهـر احتیـاج نبود کلمه نامبـرده را به لفظ جمع بیاورد.

در مجمع البیـان در تفسیر جمله: «فَعِظُـوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی‌الْمَضـاجِعِ وَاضْـرِبُوهُنَّ...،» از امـام ابی‌جعفر علیه‌السـلام روایت کرده که فرمـود: «هجر در مضـاجع به این است که در رختخـواب زن برود، ولی پشت خـود را به او کنـد، و نیز در معنـای زدن از آن جنـاب روایت کرده که باید با مسواک او را زد، (مسواک، چوب کوچکی بود که برای تمیز کردن دندان بکار می‌رفت.)

«فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً...،» یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شـما درآمدنـد، دیگر علیه آنان بهانه‌جویی مکنید، و با اینکه اطاعت شما می کنند

(۸۸) خانواده

برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردیـد، و در آخر این مطلب را تعـدیل می کند به اینکه «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا،» و اعلام می‌دارد به این که مقـام پروردگارشـان علی و کبیر اسـت، پس از قـدرت و تفوقـی که بر زنـان خود دارنـد مغرور نشونـد و سوء اسـتفاده ننمـوده در اثـر غـرور بـه آنهـا ظلـم و استعـلا و استکبـار نکننـد، و همـواره به یـاد علو مقـام پروردگارشان باشنـد.

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر

«... وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها اِنْ یُرِیدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا»

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر (۸۹)

«... و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (۳۵ / نساء)

کلمه «شِقاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حَکَم از طرف زن، و یک حکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائرانه کند.

و معنای اینکه فرموده: «اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حَکَم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی

(۹۰) خانواده

دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند) قهرا توافق حاصل می‌شود.

ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حُکمی که حَکَم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا.»

در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها» فرمود: این دو حَکَم باید با زن

ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر (۹۱)

و شوهر شرط کنند، که هر حُکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (۱)

خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر

«وَ اِن امْرَاَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزا اَوْ اِعْراضا فَلاجُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحا وَالصُّلْحُ خَیْرٌ وَاُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا»

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴ .

(۹۲) خانواده

«و هرگاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می‌کنید باخبر است.» (۱۲۸ / نساء)

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشوئی خودش صرفنظر کند تا انس

و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلـب نماید و به این وسیلـه از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است.

اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که

خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر (۹۳)

صلـح موضوعش از زمانی تحقـق می‌یابد که علامت‌ها و آثار ترس آور آن تحقق یابد.

«وَاُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ،» کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله موردبحث می‌خواهـد این حقیقت را خاطرنشان سازد که غریزه بخل یکی از غرائز نفسانیه‌ای است که خـدای تعالی بشـر را بر آن غریزه مفطور و مجبول کرده تا به وسـیله این غریزه منافع و مصالح خود را حفظ نمایـد و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسـی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضـر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشوئی، بخل می‌ورزد، یعنی از تلف شدن و غصب شـدن آن جلوگیری می‌کنـد، و یـک مرد نیز در صورتی که به زنـدگی کردن بـا همســرش بی‌میـل باشـد، از موافقـت و محبت و اظهـار علاقـه به او بخل می‌ورزد، در چنیـن صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح

(۹۴) خانواده

برقـرار نماینـد، یعنـی یکـی از آن دو از پـاره‌ای حقـوق خـود چشم‌پوشـی کنـد.

«وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا،» این جمله موعظه‌ای است برای‌مردان‌که‌ازطریق‌احسان و تقواتجاوزنکننـد و متذکراین‌معناباشـندکه‌خدای عزوجل ازآنچه‌می‌کننـد بـاخبر است، پس در معاشرت بـا زنـان، جـور و سـتم‌نکنند و آنـان را مجبـور نسازندکه‌از حقوق حق خود چشم‌بپوشند، هرچند که خود آنان می‌توانند چنین کنند.(۱)

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران

۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶ .

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران (۹۵)

روایات در زمینه رفتار با همسـران در جوامع حدیث از طرق شـیعه و اهل سنت بسیـار وارد شـده، و از میان همـه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافـی از ابی‌ابراهیـم موسـی‌بـن جعفر علیه‌السلام نقـل کـرده کـه فرمـود: جهاد زن این اسـت که نیکـو شوهـرداری کنـد.

و از جامع‌ترین کلمات در این باره سـخنی است که در نهج البلاغه آمده، سـخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است به رأس اساس تشـریع احکام راجع به زنان، و این سـخن را کافـی نیز به سـند خـود از عبداللّه‌بن کثیـر از امام صادق علیه‌السلام از علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کـرده، و نیز به سنـد خود از اصبـغ‌بن نباته از آن جنـاب آورده کـه در نامـه‌ای که به فرزندش نوشته فرموده:

«اِنَّ الْمَـرْأَةَ رَیْحانَـةٌ وَ لَیْسَـتْ بِقَهْرَمانَـةَ ـ زن ریحانـه است نـه قهـرمـان.»

(۹۶) خانواده

و همچنین کلام دیگری که که در این بـاره از رسـول خـدا صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله نقـل شـده که فرمـود: زن لعبت اســت، هرکس او را گرفـت مراقب باشــد ضـایعش نسـازد، آری رسـول خـدا صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله تعجـب مـی‌کـــرد از مـــردی کـه همســـرش را مـی‌زنـد، و آنگـــاه بـا همــان دسـت با وی معانقـه می‌کنـد.

در کـافـی نیـز به سنـد خـود از ابی‌مریـم از امـام ابی‌جعفـر علیه‌السلام روایـت کرده که فرمـود: رسـول خـدا صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله فرمـود: آیا تعجب نیسـت که کسی همسرش را بزند، و آنگـاه با او دسـت به گردن شود؟

امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آنها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می‌کند.

در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران (۹۷)

امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی درآمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره‌گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، و خدای تعالی قبل از اینکه شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد اختیار گرفتن چهار همسر را دارد بنابراین شوهر اگر خواست می‌تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می‌تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می‌تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد زیرا خدای تعالی فرموده: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: «احل لکم مما ملکت ایمانکم،» و درباره رابطه زناشوئی فرموده: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ

(۹۸) خانواده

فِی‌الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلًا اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا.»

(ادامه این مطالب را تحت عنوان «فلسفه قیمومیت مردان بر زنان» و «جایگاه زن در اسلام» مطالعه فرمائید. (۱)

زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت

«وَ لَنْ تَسْتَطیعُوآا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّسآءِ وَ لَوْحَرَصْتُمْ فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما،»

«شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر

۱- المیـــــزان ج: ۴ ص: ۵۴۴ .

زندگی با همسران‌متعدد، با رعایت‌مساوات و عدالت (۹۹)

مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هرچند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید،) و به کلی از او اعراض مکنید که بلاتکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که گذشت و ترحم صفت خدا است.» (۱۲۹ / نساء)

این جمله حکم عدالت در بین همسران را بیان می‌کند، که خدای عزوجل در اول سوره تشریع کرده و به مردان حکم کرده بود که: اگر می‌ترسید نتوانید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید. نیز جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا...» که در آیه قبلی بود، به این معنا اشاره دارد، چون آن جمله خالی از بوئی از تهدید نیست و این تهدید باعث می‌شود

(۱۰۰) خانواده

که شنونده در تشخیص حقیقت عدل در بین زنان دچار حیرت شود.

کلمه عَدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصا از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون به‌طور دائم از حیطه اختیار آدمی بیرون است.

لذا خدای تعالی بیان می‌کند که رعایت عدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کند چیزی است که هیچ انسانی قادر بر آن نیست، هرقدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسره از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط منحرف نشود و تا آنجا که

برایش ممکن است رعایت عدالت را بکند و

زندگی‌با همسران‌متعدد، با رعایت‌مساوات و عدالت (۱۰۱)

مخصوصا مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسر خود منحرف نگردد و زن خود را بلاتکلیف و مانند زن بی‌شوهر نگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسری دیگر اختیار نموده، و یا پی کار خود برود.

پس، از عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند، اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی‌میلی نکند و به هیچ یک بداخلاقی روا ندارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

(۱۰۲) خانواده

با همسرانش اینطور بود.

و این ذیل یعنی جمله: «فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید» این نیست که قدرت بر عدالت را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضمام آن با جمله: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» ازدواج متعدد در اسلام لغو شود، همچنانکه بعضی از مفسرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند: (جمله اول می‌فرماید: هرقدر هم که کوشش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرماید: اگر نتوانستید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجات در اسلام ممنوع و ملغی است،) و این اشتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلا تَمیلُوا

زندگی‌با همسران‌متعدد، با رعایت‌مساوات و عدالت (۱۰۳)

کُلَ‌الْمَیْلِ...» می‌فرماید: چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شما واقع گشته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانید...» می‌خواهد عدالت واقعی و حقیقی را نفی کند و بفرماید شما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسیم کنید،) پس آن مقدار عدالتی که تشریع شده، عدالت تقریبی است، آن هم در مرحله رفتار نه در مرحله علاقه قلبی و عدالت تقریبی در مرحله رفتار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می‌کنند و رفتاری یکسان با همسران خود دارند، هرچند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارند.)

سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عملکرد مسلمانان به آن سنت در جلو چشم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

(۱۰۴) خانواده

بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی‌گرفت و همان سنت تا عصر حاضر در بین مسلمین برقرار و متصل مانده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است.

علاوه بر اینکه توهم مذکور باعث می‌شود بگوئیم: اول آیه تعدد زوجات که می‌فرماید: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» صرف فرضی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصداق هم ندارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سبحان اجل از مثل آن است.

خدای تعالی بعد از دستورات و نصایحی که در امر معاشرت با زنان داشت با جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما»

مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدند، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند زندگی‌با همسران‌متعدد، با رعایت‌مساوات و عدالت (۱۰۵)

و بیان فرموده که این اصلاح کردن خود یکی از مصادیق تقوا است و تقوا هم به دنبال خود مغفرت و رحمت را می‌آورد و این جمله بعد از جمله: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و بعد از جمله: «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا...» در حقیقت تأکیدی است بعد از تأکیدی دیگر. (۱)

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی

«... وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئا وَ يَجْعَلَ اللّهُ فيهِ خَيْرا كَثيرا»

۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶ .

(۱۰۶) خانواده

«... و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (۱۹ / نساء)

کلمه مَعروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید مَعروف قهرا معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۰۷)

با دخالتی که سایر اعضاء دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هریک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش موردنیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند ـ و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد ـ و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیرمستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او

(۱۰۸) خانواده

را مورد استثنا قرار دهند.

و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هائی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ـ همه از همید.»

و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هریک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتا دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۰۹)

رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است.

روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شؤون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پستاند، و همچنین تفاوت‌هائی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند.

پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و

(۱۱۰) خانواده

دور از افراط و تفریط منبعث می‌شود، از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه موردبحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشاند، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۱۱)

نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد.

این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است.

پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از

(۱۱۲) خانواده

مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست.

البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هرچند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله موردبحث است که می‌فرماید: «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت.

و اما جمله: «فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیآ اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا» از

حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی (۱۱۳)

قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند.

خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و

(۱۱۴) خانواده

دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ...» کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از زنان کراهت داشتید،) و نفرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید،) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد. (۱)

نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۰۱ .

نهی‌از اجرای نظرات‌خلاف شرع‌همسران و فرزندان (۱۱۵)

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَروُهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِروُا فَأِنَاللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای‌تعالی هم غفور و رحیم است،» (۱۴/تغابن)

«اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ.»

«جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجری عظیم هست.» (۱۵ / تغابن)

(۱۱۶) خانواده

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعا علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دارالکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهرا زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود

نهی‌از اجرای نظرات‌خلاف شرع‌همسران و فرزندان (۱۱۷)

علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غصب مال مردم دست بزنند.

پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان

دارنـد اطاعتشـان بکننـد، و لـذا در آیـه شـریفه می‌فرمایـد: از این گونه زنـان و فرزنـدان حـذر کنیـد، و رضای آنهـا را مقـدم بر رضـای خـدا نگیرید!

«وَ انْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَأِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» سه جمله «تَعْفُوا» و «تَصْفَحُوا» و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و

(۱۱۸) خانواده

فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرفنظر کنند، و در عین حال برحذر باشند که فریب آنان را نخورند.

«اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ» کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسما بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: «اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زینَةُ الْحَیوةِالدُّنْیا.» (۴۶ / کهف)

و تعبیر آیه موردبحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و

نهی‌از اجرای نظرات‌خلاف شرع‌همسران و فرزندان (۱۱۹)

اولاد نهی کند، و بفرمایـد: با شیفتگی در برابر مـال و اولاد جانـب خـدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجری عظیم هست. (۱)

۱- المیـــــــزان ج: ۱۹ ص: ۵۱۵ .

(۱۲۰) خانواده

فصل سوم:بچه داری

حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَاَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ اِلّا وُسْعَها لاتُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ فَاِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا

(۱۲۱)

اَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ اِذا سَلَّمْتُمْ ما اتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ»

«مادران، فرزنـدان خویش را دو سال تمام شیر دهند، برای کسـی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایسـتگی عهـده‌دار است، هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سـبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزنـد به سـبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواسـتند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می‌گیرید به شایسـتگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خـدا بترسیـد و بدانیـد که خدای بینـای اعمـال شمـا است.» (۲۳۳ / بقره)

(۱۲۲) خانواده

حکم‌درآیه شـریفه تنها درمورد «والِدِه» و «وَلَـد» و «مَوْلُودٌلَه» یعنی والد تشریع شده است، و امااینکه‌چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودٌ لَه» (آن‌کس‌که فرزنـد برای‌او متولدشـده) را به کـار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشـریع کرده اشاره نموده باشـد،

یعنی بفهمانـد پـدر به علت اینکه فرزنـد برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگیش ملحق به اوست ـ البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهـد آمـد. ناگزیر مصالـح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری کـه او را شیر می‌دهـد بـه عهـده او است، و ایـن هـم به عهـده مـادر او اسـت که پـدر فرزنـد را ضـرر نزنـد، و آزار نکنـد، بـرای اینکه فرزنـد برای پـدرش متولـد شده است.

حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین (۱۲۳)

حـق مطلب در مسأله فرزنـد این است که نظـام تکوین فرزنـد را ملحق به پدر و مـادر، هردو می کنـد، برای اینکـه هستـی فرزند مستنـد به هر دوی آنهـا است، و اما اعتبار اجتماعـی البته در این باره مختلـف است، بعضـی از امت‌هـا فرزند را ملحـق به مـادر می‌داننـد، و بعضـی بـه پـدر، و آیـه شـریفـه، نظریـه دوم را معتبـر شـمرده و بـا تعبیـر از پـدر بـه «مَوْلُودٌ لَـه» بـه ایـن اعتبـار اشـاره کـرده اسـت.

در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ...» از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزنـد، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پـدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزنـدشان مرتبطند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می گیرم، پدر

(۱۲۴) خانواده

قانونا می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقا درست نیسـت، و نوعی اجبار و خشونـت نسبت به فرزنـد است، و او را در دامن مادرش باقـی گذاشتـن بـه لطـف و مهربانـی و مـدارا نزدیـک است.

دوره کامل شیردادن

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْـنَ اَوْلادَهُـنَّ حَوْلَیْـنِ کامِلَیْنِ... .»

«مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند... .»

«اِرْضاع» به معنای مکیـدن پستـان به منظـور نوشیدن شیـر از آن است، و کلمه

دوره کامل شیردادن (۱۲۵)

«حَوْل» بـه معنـای سـال اسـت، و اگر سـال را حـول (گردش) نامیده‌انـد بـه خـاطر این است که سـال می گـردد و اگـر حـول را به وصـف کمال مقیـد کرد، برای این بـود که سـال اجزای بسیاری دارد، دوازده مـاه و سیصد و پنجـاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شـود کـه بـه مسامحـه یـازده مـاه و یـا سیصـد و پنجـاه روز را هـم یـک سـال می‌نـامنـد، مثـال می گـوینـد: در فـلان شهـر یـک سـال مانـدم، در حالـی که چنـد روز کمتـر بـوده است.

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَـنْ اَرادَ اَنْ یُتِـمَّ الـرَّضـاعَـةَ،»

(۱۲۶) خانواده

«برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامـل کند.»

جمله «لِمَنْ اَرادَاَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» دلالت دارد بر اینکه: حِضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شـیردادن حق مادر طلاق داده شده، و موکـول به اختیـار او است. اگر خواست می‌توانـد کودکش را شیر دهـد و در دامن بـپرورد، و اگر نخواست می‌توانـد از این کـار

امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچـه را از همسر مطلقـه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌توانـد یکی از دو طـرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَاِنْ

حق ادامه شیردادن مادر مطلقه (۱۲۷)

اَرادا فِصالاً...» این معنا را می‌رساند.

رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر

«وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ اِلاّ وُسْعَها لاتُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ...»

«و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیـش از توانـش مکلف نمی‌شـود، هیچ مادری به سبـب طفلش زیـان نبینـد و نه صاحـب فرزنـد، به سبـب فرزندش، وارث نیزماننـد این را برعهـده... .»

منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس

(۱۲۸) خانواده

است، و خـدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقیـد به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنیـن شوهـر و چنین همسـر، و آنگـاه مطلـب را چنین تعلیـل کرد: که خـدا هیـچ کسـی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگـاه دو حکم دیگـر هم بر این حکم ضمیمـه کـرد:

اول اینکه: حق حضانت و شـیردادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را ببیند، و یـا مثـلاً ببوسـد، و یا در آغـوش بگیـرد جلوگیـری کنـد، بـرای اینکـه ایـن عمـل مصـداق روشـن مضـاره و حـرج بـر زن اسـت، که در آیـه شریفـه، از آن نهی شده است.

رعایت حق پدر بوسیله مادر

رعایت حق پدر بوسیله مادر (۱۲۹)

دوم اینکه: زن نیز نمی‌توانـد در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً نگـذارد پـدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیـل ناراحتی‌هـا فراهم کنـد، چـون در آیـه شـریفه می‌فرمایـد: «لا تُضـارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِهـا وَ لا مَوْلُـودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ: نه زن به وسیله فرزنـدش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!»

پس در جمله موردبحث، هم حکم تشـریع مراعات شـده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزنـد هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریع و قانون، فرزند تنها از آن پدر است.

هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر

(۱۳۰) خانواده

«... وَ عَلَـی الْـوارِثِ مِثْـلُ ذلِـکَ،»

«... وارث نیز مانندآین‌را برعهده‌دارد... .»

از ظاهر آیه برمی‌آیـد: آنچه که به حکم شـرع به گـردن پـدر است، ماننـد خرجی و لبـاس، در صـورتی که پـدر فوت شـود

بـه گـردن وارث او خواهـد بـود.

(از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد بایـد به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، چون از اخبـاری که از ایشان رسیده، همیـن معنا استفـاده می‌شود، و همچنیـن موافق با ظاهـر آیه شریفـه نیز هست).

هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر (۱۳۱)

در تفسیـر عیاشی از امـام باقـر و یا امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ» فرمود: منظور خرج‌است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند.

و نیز در همـان کتـاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: وارث هم ماننـد خود متوفی نبایـد زن مطلقـه را آزار دهـد، مثلاًـ بگویـد نمی گـذارم بچه‌اش به دیـدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نبایـد آزار دهـد، مثلاًـ اگر ورثـه چیزی نزد او دارند از دادنش مضـایقه نکنـد، و ورثه نبایـد بر آن کـودک سخـت بگیرنـد.

بازگرفتن بچه از شیر

(۱۳۲) خانواده

«فَاِنْ اَرادا فِصالاًـ عَنْ تَراضٍ مِنْهُمـا وَ تَشـاوُرٍ فَلاـ جُنـاحَ عَلَیْهِمـا وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا اَوْلاـدَکُمْ فَلاجُناحَ عَلَیْکُمْ اِذا سَلَّمْتُمْ مااتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ.»

«اگر پـدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواسـتند طفل را از شـیر بگیرند گناهی بر آنان نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیریـد، اگر فردی را که در نظر می گیریـد به شایسـتگی به او حقی بدهیـد گناهی بر شـما نیست، از خدا بترسـید و بدانیـد که خدا بینـای اعمـال شمـا است!»

«فَاِنْ اَرادا فِصالاًـ عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ...» کلمه فصال به معنای از شـیر جـداکردن کودک است، و کلمه تشاور به معنای اجتماع کردن در مجلس مشاوره است، و

بازگرفتن بچه از شیر (۱۳۳)

ایـن جملـه بـه خـاطـر حرف فاء که در آغـاز دارد تفریـع بر حقـی است که قبـلاًـ برای زوجـه تشریـع شـده، و به وسیلـه آن حـرج از بیـن برداشته شـــد، پس حضـانـت و شیردادن بر زن واجـب و غیرقابل تغییر نیست، بلکه حقی است که می‌توانـد از آن استفاده کند، و می‌تواند ترکش کند.

پس ممکن است نتیجه مشورتشان این باشد که هر دو راضی شده باشند بچه را از شیر بگیرند، بدون اینکه یکی از دو طرف ناراضی و یا مجبور باشد و همچنین ممکن است نتیجه این باشد که پدر، فرزند خود را به زنی دیگر بسپارد تا شیرش دهد، و همسر خودش راضـی به شیر دادن نشود و یا فرضا شیرش خراب باشد، و یا اصـلاً شیر نداشته باشد، و یا جهاتی دیگر، البته همه این‌ها در صورتی است که مرد به خوبی و خوشـی آنچه را که زن استحقـاق دارد به او بدهــد، و در همه موارد منافاتی با حق

(۱۳۴) خانواده

زن نداشتـه باشـد، و قیـد «اذا سَلَّمْتُـمْ مااتَیْتُـمْ بِالْمَعْـرُوفِ» همیـن را می‌رسانـد.

«وَاتَّقُوااللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ!»

در این جمله، امر به تقوا می‌کنـد و اینکه این تقوا به اصـلاح صورت این اعمال باشد، چون احکام نامبرده همه اموری بود مربوط به صـورت ظـاهر، و لـذا دنبـاله جمله فرمـود: و بدانیـد که خـدا بـدانچه می کنیـد بینـا است...، به خلاـف ذیـل آیه قبلی یعنی آیه «وَ اِذا

طَلَّقْتُمُ‌النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ...» (۲۳۱/بقره) کـه در ذیـل آن فرمـود: از خـدا پروا کنیـد، و بـدانیـد کـه خـدا بـه هـر چیـزی دانـا اســـت!

بـرای اینکه آیه نامبرده مشتمل بود بر جمله: «وَ لا تُمْسِـكُوهُنَّ ضِرارا لِتَعْتَدُوا،» (۲۳۱ / بقره) و معلوم است که ضـرار و دشمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نمـوده، به نیت نیز سرایـت کند، و در نتیجـه پاره‌ای از دشمنی‌هایـی که در

باز گرفتن بچه از شیر (۱۳۵)

صـورت عمـل ظاهـر نیست انجام دهد، دشمنی‌هائی که بعدها اثرش معلوم گردد.(۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۶۰ .

(۱۳۶) خانواده

فصل چهارم :پاکیزگی و زناشوئی

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی

طهـارت و پـاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسـلام دایر است، و احکام و خواصـی برای آنها تشـریع شده، و قسـمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیـل می‌دهـد، و این دو کلمـه به خاطـر اینکـه بسیار بر سر زبانهـا است، حقیقتـی شرعـی و یا حداقـل حقیقـت متشرعه‌ای گردیـده اسـت که معنـای این

(۱۳۷)

دو جور حقیقـت در فن اصول بیان شده است.

اسـلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شـمرده، و همچنین طهارت و نجاست مادی و معنوی هردو را پذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرره نیز سـرایت داده، بعضـی قوانین را طـاهر، و بعضـی را نجس خوانـده، از آن جمله می‌فرمایـد: «وَ لاـ تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ،» (۲۲۲ / بقره) که منظور از این طهـارت پـاکی از حیض است، و «وَ ثِیابَكَ فَطَهِّرْ،» (۴ / مـدثر) و «لكِنْ یُریدُ لِیُطَهِّرَكُمْ،» (۶ / مائده) و «اُولآئِكَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ،» (۴۱ / مائده) و «لا یَمَسُّهُ اِلَّاالْمُطَهَّـروُنَ»(۷۹ / واقعه).

شریعت اسلام همچنین یک عده چیزهائی را نجس شمرده، مانند:

ـ خـون، بـول، غائـط، و منی ـ از انسـان و بعضـی حیوانـات،

ـ و پـــاره‌ای حیوانـــات زنـــده چـــون خـــوک،

(۱۳۸) خانواده

و حکـم کـرده به اینکـه در نمـاز و خوردن و نوشیـدن از آنهـا اجتنـاب شـود.

و امـــوری را هـــم طهـــارت خـــوانـــده، مـــاننـــد:

ـ شستشوی‌جامه و بدن‌ازنجاستی که به‌آنهابرخورده که‌آن‌راطهارت‌خبیثه خوانده،

و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتـب فقهی شـرح داده شـده به دست می‌آید و آن را طهارت حدثیه خوانده.

اسـلام دین توحیـد است، و تمامـی فروع آن به همـان اصل واحـد برمی‌گـردد، و آن اصـــل واحـد اسـت، کـه در تمـامـــی فـــروع دیـــن منتشـــر شـــده اســـت.

از اینجا روشن می‌گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هائی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی (۱۳۹)

بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریع شده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ» (۶ / مائده) و هم آیه: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا» (۳۳ / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

پاک شدن ماهانه رحم در بانوان

«وَ یَسْـأَلُـونَـکَ عَـنِ الْمَحیـضِ قُـلْ هُـوَ اَذًی»

«از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (۲۲۲ / بقره)

«حَیض» جریان خون معروفی است که صفات مخصوصی دارد، و زنان حائض

(۱۴۰) خانواده

آن صفات را می‌شناسند.

اینکه محیض را «اَذًی» خوانده، چون خون حیض که به عادت زنان مربوط است، از عمل خاصی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد، و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرستد، تا بدین وسیله رحم را پاک کند، و یا اگر جنین در آن باشد، با آن خون جنین را غذا دهد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصلی برای ساختن شیر جهت کودک را آماده سازد.

اوقات کناره‌گیری از آمیزش

«فَاعْتَزِلُواالنِّساءَ فِیالْمَحیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ»

اوقات کناره‌گیری از آمیزش (۱۴۱)

«پس باید که از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (۲۲۲ / بقره)

کلمه «اَذًی» را به معنای ضرر گرفتند، «مَحیضْ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته، و در معنای آیه گفته‌اند: از تو می‌پرسند آیا در چنین حالی جایز است با زنان جمع شد؟ جواب داده شده این عمل ضرر است، و درست هم هست چون پزشکان گفته‌اند: طبیعت زن در حال حیض سرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شدن است، و جماع در این حال نظام این عمل را مختل می‌سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

(۱۴۲) خانواده

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف

«اِعْتِزال» به معنای عزلت گرفتن و دوری گزیدن از معاشرت است، و مراد از اعتزال ترک نزدیکی از محل خون است.

طوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مذاهبی مختلف دارند، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غذا و آب و محل زندگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سخت درباره زنان حائض و کسانی که در محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است.

و اما نصارا، در مـذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشـرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند،

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف (۱۴۳)

جز اینکه سـاکنین مـدینه و دهـات اطراف آن، از این کـار اجتنـاب می‌کردنـد، و این بـدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سـرایت کرده بود، و همان سـخت‌گیری‌های یهود را در معاشـرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مسـتحب هم می‌دانسـتند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشد، و خونخواری در میان عشایر صحرانشین صفتی پسندیده بوده است.

و به هر حال پس اینکه فرمود: «از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید!» هرچند ظاهرش امر به مطلق کناره‌گیری است همانطور که یهودیـان می‌گفتنـد، و هرچنـد که برای تأکیـد این ظـاهر بار دوم هم فرمود: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ،» و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ» با در نظر داشتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دستور داده،» همان

(۱۴۴) خانواده

مجرای خـون اسـت، کـه در آخر آیه است، خـود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَـزِلُوا» و جملـه دوم یعنـی «وَ لاـ تَقْرَبُوهُنَّ» جنبه کنـایـه دارنـد، نـه تصریح، و مراد از آمـدن زنـان و نزدیکی بـا ایشـان نزدیکـی از محـل خـون اسـت فقـط، نه مطلـق مخـالطـت و معاشـرت، و نه مطلـق تمتـع و لذت‌گیـری از آنـان.

پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلقی که نصارا پیش گرفته‌انـد، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

اوقات مجاز آمیزش

اوقات مجاز آمیزش (۱۴۵)

«... حَتّی یَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابیـنَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ،»

«... تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دسـتورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهائـی را هم که در پی پـاک شدن هستنـد دوسـت مـی‌دارد.» (۲۲۲ / بقره)

طهـارت در جمله: «حَتّی یَطْهُرْنَ،» به معنـای قطع شـدن جریان خون از زنان است، و در جمله: «فَإِذا تَطَهَّرْنَ،» یا به معنای شسـتن محل خـون است، و یـا به معنـای غسـل کردن است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّهُ...،» امری است که تنهـا جـواز را می‌رسانـد، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهی واقع شده، و می‌خواهد بطور کنایه بفهماند: بعد

(۱۴۶) خانواده

از پاک شدن، و یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است، و این ادبی است الهی و لایق به قرآن کریم!

و اگر امر نـامبرده را مقیـد کرد به قیـد «اَمَرَکُمُ اللّهُ،» برای این بود که آن ادب را تکمیل کرده باشـد چون عمل جماع در نظر بـدوی امری است لغـو و لهو، لـذا آن را مقیـد کرد به امر خـدا، و بـا این قیـد از اموری قـرارش داد که خـدا تکوینا به آن امـر کرده، تا دلالـت کنـد بر اینکـه جمـاع یکی از امـوری است که تمـامیـت نظام نوع انسـانـی هم در حیـاتش و هم در بقـایـش منوط به آن اســت، پس سزاوار نیسـت چنین امـری را بازیچـه قـرار داد، بلکـه بایـد از دیـدگـاه یکی از اصـول نوامیـس تکوینیـش نظـر کـرد .

و آیه شریفه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ...» از نظر سیاق شباهت به آیه شریفه:

اوقات مجاز آمیزش (۱۴۷)

«فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ» (۱۸۷ / بقره) و آیه: «فَأْتُوا حَرْثَكُمْ اَنّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوالِاَنْفُسِكُمْ» (۲۲۳ / بقره) دارد، پس از این شباهت چنین به نظر می‌رسد که مراد از امر به آمدن در آیه موردبحث، امر تکوینی است، که خلقت و تکوین انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضائی است که اگر مسأله تناسل نبود اعضائی زاید و بیهوده بود، و نیز مجهز به قوائی است که انسان را به عمل زناشوئی دعوت می‌کند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعی نیست، همچنانکه منظور از کتابت در جمله: «وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ» نیز همین مسأله توالد و تناسل است، و این معنا به خوبی از آیه استفاده می‌شود.

بعضی از مفسرین به این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولی استدلال بسیار سست و ناپسند است، برای اینکه منشأ و اساس آن یکی

(۱۴۸) خانواده

از دو پندار است، که هر دو غلط است، یا گمان کرده‌اند که مفهوم: «پس نزد ایشان شوید از آنجا که خدا دستور داده» این است که از عقب نزدیک نشوید، که این مفهوم لقب است، و قطعا حجت نیست و این عبارت که فرمان تکوینی خدا به اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حلیت و حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ!»

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا (۱۴۹)

توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهُّر به معنای پذیرفتن و شروع به طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصا در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست‌برداری از هرچیز که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ...» تعلیل نموده است.

چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد، و در آیه موردبحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی

(۱۵۰) خانواده

انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله موردبحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود.

و چون کلمه «تَوّابين» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امتثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این

انــواع توبه و تطهر را دوست
اهمیت پاکیزگی از نظر خدا (۱۵۱)
می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

همسران شما کشتزار شمایند!

«نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُواالِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِالْمُؤْمِنینَ!»
«زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود درآئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (۲۲۳ / بقره)
(۱۵۲) خانواده

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت‌کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود.
آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان درآمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعا غرض از پدیدآوردن این جذبه و کشش، پدیدآوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از
همسران شما کشتزار شمایند! (۱۵۳)
انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بله مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود، امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد، و با این بیان معنای جمله: «وَ قَدِّمُواالِاَنْفُسِکُمْ،» به خوبی روشن می‌شود.

نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت

«وَ قَدِّمُواالِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِالْمُؤْمِنینَ،»
«و درصدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!»
(۱۵۴) خانواده

مراد از اینکه فرمود: «قَدِّمُواالِاَنْفُسِکُمْ» ـ که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسان‌ها به ازدواج و تناسل است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را بپرستند، همچنانکه فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ» (۵۶ / ذاریات).
بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان شوند.
پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید،» هرچند مسأله توالد و تقدیم داشتن

روابط زناشوئی صالح: فرزند صالح و توشه آخرت (۱۵۵)

افرادی جدیدالوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و مثوباتشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدرانی که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود: «وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ.» (۱۲ / یس)

بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ،» (۴۰ / نبأ) و نیز فرموده:

(۱۵۶) خانواده

«وَماتُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدوُهُ عِنْدَاللّهِ هُوَ خَيْرا وَ اَعْظَمَ اَجْرا.» (۲۰ / مزمل)

پس جمله: «وَ قَدِّمُوالِاَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلاقُوهُ» از نظر سیاق نظیر آیه: «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ» (۱۸ / حشر) می‌باشد.

پس مراد از جمله موردبحث (و خدا داناتر است)، تقدیم عمل صالح و تقدیم اولاد به این امید است که اولاد نیز افرادی صالح برای جامعه باشند.

و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ...،» تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزدیکی با حرث است، و خلاصه می‌خواهد بفرماید: در نزدیکی با زنان از حدود خدا تعدی نکنید و پاس حرمت خدا را بدارید، و محارم خدا را هتک مکنید!

و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ مُلاقُوهُ...،» تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است،

روابط زناشوئی صالح: فرزند صالح و توشه آخرت (۱۵۷)

می‌فرماید: از روز لقای الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود:«وَاتَّقُوااللّهَ اِنَاللّهَ خَبيرٌ بِماتَعْمَلُونَ...،»تقوا به‌معنای ترس‌ازخداست، و اطلاق کلمه «بدانید» و اراده لازمه آن که همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امری است که در کلام شایع است، از آن جمله خدای عزوجل فرموده: «وَاعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه،» (۲۴ / انفال) که منظور از آن لازمه آن است، که همان تقوا باشد، یعنی بترسید و پروا داشته باشید، از حائل شدن خدا میان شما و دلهایتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ایمان بود، لذا در آخر کلام فرمود: «وَ بَشِّرِالْمُؤْمِنينَ.» (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۱۰ .

(۱۵۸) خانواده

فصل پنجم :رفتار با محرم و نامحرم

حکم حجاب

«يا اَيُّهَاالنَّبِيُّ قُلْ لِاَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ وَ نِساءِالْمُؤْمِنينَ يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ ذلِكَ اَدْنى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَ كانَ اللّهُ غَفُورا رَحيما،»

«هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در

(۱۵۹)

نتیجه اذیت نمی‌بینند، و خدا همواره آمرزنـده رحیـم اسـت.» (۵۹ / احزاب)

جَلابیب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظـور از جمله «پیش بکشـند مقـداری از جِلْبـاب خـود را،» این است که آن را طوری بپوشـند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظـار ناظرین پیدا نباشد.

«ذلِکَ اَدْنی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ،» یعنی پوشاندن همه بدن به شـناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته‌شدند، دیگر اذیت‌نمی‌شوند، یعنی اهل‌فسق و فجور متعرض آنان نمی گردند.(۱)

۱- المیـــزان ج: ۱۶ ص: ۵۱۱ .

(۱۶۰) خانواده

زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان

«وَ الْقَواعِـدُ مِنَ النِّساءِ اللاّتی لایَرْجُونَ نِکاحا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ اَنْ یَضَـعْنَ ثِیابَهُـنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجـاتٍ بِزینَـةٍ وَ اَنْ یَسْـتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ،»

«و زنـان وامانـده که دیگر امیـد شـوهر کردن ندارنـد به شـرطی که زینت خـود نشـان نـدهنـد گنـاهـی ندارنـد اگر جـامـه خویش بگذارنـد، و در عیـن حـال خـودداری کـردن برایشـان بهتـر اسـت و خـدا شنوا و داناست.» (۶۰ / نور)

زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان (۱۶۱)

کلمه «قَواعد» جمع قاعده به‌معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی کند.

در مجمع البیان گفته: کلمه «تَبَرُّج» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خـود را که بایـد بپوشانـد، اظهـار کند.

این آیه در معنـای اسـتثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنـایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتـی که کرشمه و تبرج نداشته باشند.

و جمله «وَ اَنْ یَسْـتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ،» کنایه است از خودپوشـی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشاننـد بهتر از برهنه بودن است، و جمله «وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیـمٌ،» تعلیل حکمی است که تشریـع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است

(۱۶۲) خانواده

آنچـه را کـه زنـان بـه فطـرت خود درخواسـتـش را دارنـد، و دانا اسـت به احکامی که به‌آن محتاجند. (۱)

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان

«قُـلْ لِلْمُؤْمِنیـنَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِـمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّـهَ خَبیـرٌ بِمـا یَصْنَعُـونَ،»

«به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی بازگیرند و فرجهای

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷ .

امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان (۱۶۳)

خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می کنیـد آگـاه اسـت.» (۳۰ / نور)

کلمه غَضّ به معنـای روی هم نهـادن پلک‌هـای چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصـارِهِمْ،» قول در اینجا به معنای امر است، و معنـای جمله این است که به مؤمنیـن امر کن که چشم خـود را بپوشـند، و تقـدیر آن این است که: ایشـان را امر به غض و

چشم‌پوشی کن که اگر امـر بکنی چشــم خـود را می‌پوشـند، و این آیه به جـای اینکه نهـی از چشم چرانی کنـد، امر به پوشـیدن چشــم کرده و فرقـی ندارد، آن امر این نهی را هــم افـاده می‌کنــد و چون مطلــق است، نگاه به زن اجنبــی را بر مــردان، و نگــاه به مرد اجنبــی را بر زنــان تحریــم فرمـوده اسـت.

(۱۶۴) خانواده

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَ یَحْفَظُوافُرُوجَهُمْ» به معنـای این است که به ایشـان امر کن تـا فرج خود را حفظ کننـد و کلمه «فَرْج» به معنای شـکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌انـد، و در قرآن کریم هم که سـرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را اسـتعمـال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اســم صریــح برای عــورت شــده است.

و مقـابله‌ای که میـان جمله «یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ» با جمله «وَ یَحْفَظُوافُرُوجَهُمْ» افتـاده، این معنــا را می‌رسانــد که مراد از حفظ فروج پوشانــدن آن از نظر نامحرمــان است، نه حفظ آن از زنــا و لواط که بعضی پنداشته‌انــد، در روایت هم از

امر به مردان برای پوشاندن فروج خوداز نامحرمان (۱۶۵)

امام صادق علیه‌السـلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فـروج هست بـه معنـای حفظ از زنــا است، به غیر این آیــه که منظــور در آن حفــظ از نظــر است.

و بنابرایــن ممکن است جملــه اولی از این دو جملــه را با جمله دومــی تقییــد کرده، و گفــت مـدلول آیــه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است.

آنگـاه به مصـلحت این حکم اشـاره نموده، و بـا بیان آن مردم را تحریک می‌کنـد که مراقـب این حکــم باشــنـد و آن اشـــاره این اســت که می‌فرماید: این بهتــر شما را پــاک می‌کند، عــلاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان

(۱۶۶) خانواده

«وَ قُـلْ لِلْمُؤْمِنـاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ماظَهَرَمِنْهاوَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لایُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّـ لِبُعُولَتِهِـنَّ اَوْ ابائِهِـنَّ اَوْ اباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنـائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنی اِخْوانِهِنَّ اَوْبَنی اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمـانُهُنَّ اَوِ التّـابِعینَ غَیْرِ اُولِی الاِْرْبَـةِ مِنَ الرِّجـالِ اَوِ الطِّفْـلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْـرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا اِلَی‌اللّهِ جَمیعـا اَیُّهَ الْمُؤْمِنُــونَ لَعَلَّکُــمْ تُفْلِحُونَ.»

«و به زنان باایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندنـد و فرجهای خویش را حفظ کننـد و زینت خویش را جز آنچه آشـکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای

امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود (۱۶۷)

شوهرانشـان، یـا پـدران و یا پـدر شوهران یا پسـران و یا پسـر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده‌اند یا افراد سـفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسـرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گــروه مؤمنـان همگـی به ســوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.»

(۳۱ / نور)

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی ـ چه مرد و چه زن ـ بپوشانند.

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود

(۱۶۸) خانواده

«وَ لا ـ یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّ ـ ماظَهَرَمِنْها،» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهارخود زینت ازقبیل گوشواره و دست‌بند حرام‌نیست، پس مرادازاظهار زینت، اظهار محل آن‌ها است. خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است. و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَلْیَضْرِ بْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ،» کلمه «خُمُر» جمع خِمار، و آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پیچد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه (۱۶۹)

و کلمه «جُیُوب» جمع جَیْب که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن‌را بپوشانند.

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان

«وَ لایُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ... اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ،» طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نَسَبی و سببی زنان هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان، و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است.

(۱۷۰) خانواده

و اینکه فرمود: «نِسائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیرمؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم همین معنا استفاده می‌شود.

اطلاق جمله «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُنَّ،» هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود.

«اَوِ التّابِعینَ غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ،» کلمه اربه به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه «مِنَ الرِّجالِ» بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین، افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند.

طبقات هفتگانه محارم زنان و مجوز اظهار زینت (۱۷۱)

«اَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ،» ـ کلمه «الطِّفْلِ» کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان‌ازتصریح به‌آن‌شرم‌دارند، اطفال‌زشتی‌آن‌رادرک‌نمی‌کنند، و این‌به‌طوری که‌دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَ لا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ،» می‌فرماید: «پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل

خلخال و گوشواره و دستبندبه‌صدا درآید.»

«وَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَمیعا اَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ،» مراد از توبه به طوری که از

(۱۷۲) خانواده

سیاق برمی آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهاء از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان

در کافی به سند خود از ابوعمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است.

و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ،» و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از اینکه دیگران ببینند حفظ کند،

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۳)

و نیز فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ،» و زنان مؤمن را نهی کرده از اینکه به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند.

آنگاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است.

در کافی به‌سند خود از مروک‌بن‌عبید، ازبعضی‌از اصحاب‌امامیه از امام‌صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به‌او حلال‌است، فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها.

و در قرب الاسناد حمیری از علی‌بن جعفر از برادرش موسی‌بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیرمحرم نگاه

(۱۷۴) خانواده

کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند).

و در کافی به سند خود از عبادبن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند.

و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد.

مؤلف: گویا مقصود امام علیه‌السلام از جمله «در صورتی که عمدی نباشد،» ریبه و شهوت است.

و در خصال است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسؤولیت دارد و جایز نیست.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۵)

مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی فرمود: دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری.

و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم، و میمونه هم حاضر بود، که پسر ام

مکتوم آمـد، و این در موقعی بود که مـا را به حجـاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شویـد، عرضه داشتیم یا رسول اللّه ابن ام مکتوم که نـابینـا است ما را نمی‌بینـد؟ فرمـود آیا شما هم نابیناییـد؟ مگر شمـا او را نمی‌بینید؟

مؤلـف: ایـن را الـدر المنثـور هـم از ابـی داوود و ترمـذی و نسائـی و بیهقـی از ام سلمـه نقـل کرده‌اند.

و در فقیه آمده که حفص‌ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

(۱۷۶) خانواده

سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خـود تعریف می کنند.

و در مجمـع البیـان در ذیـل جملـه: «اَوْ ما مَلَکَـتْ اَیْمـانُهُـنَّ،» گفته اســت که بعضـی گفته‌انـد: منظـور از آن غـلام و کنیز، از بردگـان است، و این قول از امام صـادق علیه‌السلام هـم روایت شده است.

و در کـافـی به سند خود از عبـدالرحمـان‌بـن ابی عبـداللّه روایـت کرده کـه گفت: از آن جنـاب پرسیدم: منظور از «غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَهِ،» کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (۱)

۱- المیـــــــــزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۵ .

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان (۱۷۷)

فصل ششم :رفتار در خانواده

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلـی اَهْلِهـا ذلِکُـمْ خَیْرٌ لَکُـمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّروُنَ،»

«شمـا که ایمان دارید به خانـه هیچ‌کس غیـر از خانه‌هـای خود داخـل نشوید

(۱۷۸)

تا آنکـه آشنایـی دهیـد و بر اهلـش سـلام کنید این برای شمـا بهتر اسـت امیـد اسـت کـه پنـد گیـریـد،» (۲۷ / نور)

«فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ اِنْ قیلَ لَکُمُارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ،»

«و اگر کسـی را در خانه نیافتیـد داخل نشویـد تا شـما را اجازه دهنـد، و اگر گفتند برگردیـد برگردید که این برای شمـا پاکیزه‌تر است و خـدا به اعمالی که می‌کنید دانـا اسـت،» (۲۸ / نور)

«لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَهٍفیها مَتاعٌ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدوُنَ وَ ما تَکْتُمُونَ،»

«و اما درخانه‌های غیرمسکونی برای شما گناهی‌نیست که به‌خاطر کالایی‌که در آن

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم (۱۷۹)

داریـد داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند.» (۲۹ / نور)

استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا اللّه گفتن، یا تنحنح کردن (صرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمـد که شخصـی می‌خواهـد وارد شود، و خـود را برای ورود او آمـاده کند، چه بسا می‌شود که صاحـب خانه در حالـی قـرار دارد که نمی‌خواهـد کسی او را به آن حـال ببینـد، و یا از وضعـی کـه دارد باخبر شود.

از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشانـدن عورات مردم، و حفـظ احترام ایمان است، پس وقتی شـخص داخل شونـده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سـلام کند، در حقیقت او

(۱۸۰) خانواده

را در پوشانـدن آنچه باید بپوشاند کمک کـرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است.

و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ،» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازیـد، و در سایه آن، قلـوب را با هم مألوف نمـوده، به تمامی سعادت‌هـای اجتماعی برسید.

«فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیهـا اَحَـدا فَلا تَـدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ...،» یعنی اگر دانستیـد که احـدی در خانه نیست ـ البته کسـی که اختیار دار اجازه دخول است ـ پس داخل نشوید تا از ناحیـه مالک اذن، به‌شما اجازه داده شود.

نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم (۱۸۱)

و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد.

این آیه شریفه حکم داخل شـدن در خـانه غیر را در صورتی که کسـی که اجازه دهـد در آن نباشــد بیـان کـرده، و آیــه قبلـی حکـم آن فرضــی را بیـان می‌کرد که اجازه دهنـده‌ای در خانه باشـد، و اما حکم این صورت که کسـی در خانه باشـد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ‌ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیـمٌ،» آن را بیـان کـرده است.

«لَیسَ عَلَیْکُمْ جُنـاحٌ اَنْ تَـدْخُلُوا بُیُوتـا غَیْرَ مَسْـکُونَةٍفیها مَتـاعٌ لَکُمْ...،» این آیه تجویز می‌کنـد داخل شـدن در خانه‌هایـی را که برای استمتـاع بنا شده و کسی در آن

(۱۸۲) خانواده

سکونـت طبیعـی ندارد، ماننـد کاروانسـراهـا و حمامهـا و آسیابها و امثـال آن، زیـرا همین که بـرای عموم ساخته شــده است خــود اذن عام برای داخل شدن است.

روایـــات وارده درباره روابط خانــوادگی

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن‌بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه‌السلام روایت کـرده که در ذیـل آیــه: «لا تَدْخُلُـوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُـوا وَ تُسَلِّمُوا عَلـی اَهْلِهـا،» فـرمـوده: استینـاس عبـارت است از صـدای پـا و سـلام کـردن.

در مجمع البیـان از ابی‌ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: که استینـاس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و

روایات وارده درباره روابط خانوادگی (۱۸۳)

تکبیر گوید و تنحنح کند تا اهل خانه بفهمند.

و از ســهل‌بن ســعد روایـت شـده کـه گفـت مردی سـر زده وارد یکی از اطاقهـای رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله شـد، رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است.

و روایت شده که مردی از رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خـادمی نـدارد، بـاز هر وقت بر او وارد می‌شــوم استیـذان کنم؟ فرمـود آیـا دوست داری او را برهنه بـبینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن.

و نیـز روایت شده که مـردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درآید تنحنح

(۱۸۴) خانواده

کرد، حضـرت از داخل خانه به زنی به نام روضـه فرمود: برخیز به این مرد یاد بده که بـه جـای تنحنح بگوید السـلام علیکـم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس‌فرمـود: داخل شو.

و در الـدر المنثور است که ابن مردویه از عباده بن صامت روایت کرده که شخصـی از رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله پرسـید: چرا در هنگـام ورود به خانه‌ها بایـد استیـذان کرد؟ فرمود: کسـی که قبل از استیـذان و سـلام کردن چشـمش داخل خانه مردم شود خـدا را نافرمانی کـرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد.

و در تفسیر قمی در ذیـل آیه: «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ،» گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی (۱۸۵)

و در همان کتاب در ذیل آیه «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍفیها مَتـاعٌ لَکُـمْ،» از امـام صـادق علیه‌السلام روایـت کـرده کـه فرمـود: منظـور از ایـن بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بـدون اجازه داخل شوی. (۱)

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده

«یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمـانُکُمْوَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِصَلوةِ الْفَجْرِ وَحینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُـمْ مِـنَ

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۳ .

(۱۸۶) خانواده

الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلوةِ الْعِشـاءِ ثَـلاثُ عَـوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَعَلَیْکُمْ وَ لاـ عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُـنَّ طَوّافُونَ عَلَیْکُـمْ بَعْضُـکُـمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُـمُ الْایـاتِ وَ اللّـهُ عَلیـمٌ حَکیمٌ،»

«شـما ای کسانی که ایمان داریـد باید به کسانی که شـما مالک آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دسـتور دهید در شبـانه روز سـه وقت از شـما اجـازه ورود بگیرنـد یکی پیش از نمـاز صـبح و دوم هنگـام نیـم روز کـه جامه‌هـای خـویش از تن درمی‌آوریـد و سوم بعـد از نمـاز شبانگاه که این سه هنگـام، هنگام خلوت شـما اسـت و پس از آن می‌تواننـد بـدون اجازه وارد شونـد و گناهی بر شمـا و ایشان نیست که هنگـام تحرک و برخورد با یکدیگـر است، خدا ایـن چنین آیه‌هـا را بـرای شما بیـان می‌کنـد که خـدا دانـا و فرزانـه اسـت.» (۵۸ / نور)

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده (۱۸۷)

وضع ثیاب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشـند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهیره به معنای وقـت ظهـر اسـت.

کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌انـد، چون هرکس عار دارد از اینکه آن را هویـدا کنـد، و شایـد مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود.

پس جمله «یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا...» دنبـال جمله سـابق است که می‌فرمود: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَـدْخُلُوا...» که حکم می‌کرد به اینکه داخل شـدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه موردبحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در

(۱۸۸) خانواده

خصـوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند.

و معنای اینکه فرمود: «لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» این است که به ایشان دستور دهیـد که از شما اجـازه دخول بخواهنـد، و از ظاهر «مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» برمی‌آیـد که مراد از آن تنها غلامان اسـت، چون کلمـه «الَّذینَ» بـرای مـردان است.

و معنـای «الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ» اطفـالی است که به حـد تمیز رسـیده‌اند، ولی بـالغ نشده‌انـد، و دلیـل بر رسـیدن به حـد تمیز جمله «ثَـلاثُ عَـوْراتٍ لَکُمْ» اطفـالی است که به حـد تمیـز رسـیده‌انـد، ولـی بـالغ نشـده‌انـد، و دلیـل بر رسـیدن به حـد تمیـز «ثَـلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» است.

و منظور از جمله «ثَلاثَ مَرّاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن

رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده (۱۸۹)

را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آییـد و جامه می‌کنیـد، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَـلاثُ عَـوْراتٍ لَکُمْ» به وجه حکم اشاره نمـوده و می‌فرمایـد: این سه موقـع سه عورت است برای شـمـا، که طبعـا شایسته نیسـت غیر از شما کسـی بر وضع شما مطلع شود.

و معنـای اینکـه فرمـود: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُنـاحٌ بَعْـدَهُـنَّ» این است که مـانعی نیست که بعـد از این سه مـوقـع مأمورشـان نکنیـد به اجازه دخـول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند.

و در جمله «طَوّافُونَ عَلَیْکُـمْ بَعْضُـکُـمْ عَلی بَعْضٍ» به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور) اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائما در آمـد و شـد، و خدمتنـد، پس تنها در اجازه خواسـتـن به این سه هنگـام اکتفـا کننـد.

(۱۹۰) خانواده

«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ...» یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می‌کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» احوال شما را می‌داند، و آنچـه را که حکمـت اقتضاء می‌کنـد نیز مراعات می‌کند.

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین

«وَ اِذا بَلَغَ الْاَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ ایاتِهِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ»

«و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبـل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند،) اجازه

ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین (۱۹۱)

می‌گرفتنـد، خـدا این چنیـن آیه‌هـای خویـش را بـرای شمـا بیان می‌کنـد کـه خـدا دانـا و فرزانـه اسـت.» (۵۹ / نور)

ایـن جمله بیـانگر این حقیقت است که حکم مـذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نـوبت برای اطفـال تـا مـدتی معین معتبر است، و آن رسیدن بـه حـد بلوغ است، و بعـد از آن بایـد مـاننـد کسانی کـه قبلاً ذکـر شـد یعنی بـالغـان از مـردان و زنـان آزاد اجـازه بگیرنـد، خـدا این چنیـن آیات خـود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیـم و حکیـم است.

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر

(۱۹۲) خانواده

«لَیْسَ عَلَی الْاَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ ابائِکُمْ اَوْ

بُیُوتِ اُمَّهاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اِخْوانِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخَواتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَعْمامِکُمْ اَوْبُیُوتِ عَمّاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوالِکُمْ اَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ اَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.»

«نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادران یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه داییها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر (۱۹۳)

چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارك و پاکیزه‌است. چنین‌خدا، این‌آیه‌هارابرای بیان‌می کند شاید تعقل کنید.» (۶۱/نور)

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد.

«لَیْسَ عَلَی الْاَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاعَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی اَنْفُسِکُمْ.»

شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب

(۱۹۴) خانواده

این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیانا نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست.

«مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ ابائِکُمْ...» در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می کنید، علاوه بر این کلمه «بُیُوتِکُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد.

ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر (۱۹۵)

«اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ» می‌فرماید: که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است،) و هرجا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «اَوْ صَدیقِکُمْ» یا خانه صدیقتان (دوستتان) بوده است.

«لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا» یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جداجدا. و این آیه هرچند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است.

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

(۱۹۶) خانواده

«فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً...» بعد از آنکه گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سلام کنید.

و مقصود از سلام کردن بر خود، سلام کردن بر هر کسی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: بر اهل آن سلام کنید،

خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برساند، چون همه انسانند، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است.

و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ» این باشد که وقتی کسی

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر (۱۹۷)

داخل بر اهل خانه‌ای شد، بر آنان سلام کند، و ایشان جواب سلامش را بدهند.

جمله «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً» یعنی در حالی که سلام تحیتی است از ناحیه خدا، چون او تشریعش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسلمانان با آن یکدیگر را تحیت گویند، و آن تحیتی است مبارک و دارای خیر بسیار، و باقی و طیب، چون ملایم با نفس است.

آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگهی یابید و به آن عمل کنید. (۱)

(۱۹۸) خانواده

ادب و احسان به پدر و مادر

«وَ قَضی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما»

«پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید، و اگر یکی از آن دو در حیات تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷ .

ادب و احسان به پدر و مادر (۱۹۹)

به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو» (۲۳ / اسراء)

«وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا»

«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند» (۲۴ / اسراء)

«رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا»

«پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه‌گزاران غفور است» (۲۵ / اسراء)

احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و

(۲۰۰) خانواده

به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.

در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه ۱۵۱ که شبیه به آیه موردبحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدانها است، و همین

وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیراکه اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه را بکنند قطعا آن عاطفه از بین رفته و

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۱)

شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می گردد.

«اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما،»

«و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!»

کلمه «کِبَر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «اُف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام

(۲۰۲) خانواده

می گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۳)

ایشان‌را بفهماند، حال چه‌در هنگام احتیاجشان به‌مساعدات فرزند و چه‌درهرحال‌دیگر.

«وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا،»

«از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند،»

«خَفض جِناح» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَناحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است

(۲۰۴) خانواده

که: انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد.

این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکارشدن حفظ کنند.

و در اینکه فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و

ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۵)

باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند.

در مجمع‌البیان می گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند.

مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است.

(۲۰۶) خانواده

«رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فینُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا» این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود.

پس اینکه فرمود: «رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فینُفُوسِکُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید: «اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ،» و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (۱)

ادب و احسان به پدر و مادر (۲۰۷)

نیکی در حق والدین

«وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْها وَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ،»

«ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی

۱- المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۰۹ .

(۲۰۸) خانواده

مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به‌من و پدر و مادرم انعام‌فرمودی به‌جای‌آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می‌آورم و از تسلیم‌شدگانت هستم.» (۱۵ / احقاف)

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ اَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا،» (۱۵۱ / انعام) گذشت،

نیکی در حق والدین (۲۰۹)

در همه شرایع تشریع شده، و به همین جهت فرمود: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان. آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می‌کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند.

«حَتّی اذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً» بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود. بلوغ چهل‌سال عادتا ملازم با رسیدن به کمال عقل است.

«قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ‌اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ‌اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ» ـ کلمه «اَوْزِعْنی» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست

(۲۱۰) خانواده

که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی‌کند، و آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها. فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است.

خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود.

پس جمله «رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ‌اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ ...» درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن است، و اما عملی به اینکه نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه

نیکی در حق والدین (۲۱۱)

این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد.

و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ» تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذکرگویی برای آنان است.

«وَ اَنْ‌اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ» شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد.

«وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی» اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به

(۲۱۲) خانواده

عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دلهایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی درخواست می‌کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می‌کرد.

و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود.

شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است.

«اِنّی تُبتُ اِلَیکَ وَاِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ،» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی

نیکی در حق والدین (۲۱۳)

هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند.

این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می‌کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می‌کند و می‌فرماید: «اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ،» (۱۶ / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می‌کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلَصین می‌شود، و هم عملاً از مخلِصین. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۰۷.

(۲۱۴) خانواده

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین

«وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادرتان به سوی من است آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم.» (۸ / عنکبوت)

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین (۲۱۵)

در صدر آیه می‌فرماید: ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی،» که تتمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن!

و برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرک هرچند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود هیچ

(۲۱۶) خانواده

نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم.

و در اینکه فرمود: «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ،» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیرعلم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ ـ: چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (۳۶ / اسراء).

و معنای آیه این است که: ما به انسان‌ها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی

تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین (۲۱۷)

است که علمی بدان ندارید.

در ایـن آیـه شریفـه توبیـخ کنایـه‌ای اسـت به بعضـی از کسانـی که ایمـان بـه خـدا آورده و سپـس بـه اصـرار پـدر و مـادر از ایمـان خـود برگشتـه‌انـد.

«وَ الَّذیـنَ امَنُـوا وَ عَمِلُوا الصّـالِحـاتِ لَنُـدْخِلَنَّهُمْ فِیالصّالِحینَ،» (۹ / عنکبوت) می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار می‌ورزند کـه ایشـان را به سـوی شرک بکشاننـد، و ایشان زیر بـار نرفتـه، به حکـم اجبـار ترک پدر و مادر را گفته‌انـد، تسلیـت گفتـه، با وعده‌ای جمیـل دلخوش سازد.

می‌فرمایـد: اگر پـدر و مـادر او را بـه سـوی شـرک خوانـدنـد، و او بـه حکـم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشـان کناره‌گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و ما در برابر پـدر و مـادری که از

(۲۱۸) خانواده

دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیـم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمـره صالحـان درمی‌آوریـم، به همـان صالحـان که نزد مـا در بهشت متنعم هستند، و این معنـا را آیه شریفـه «یـا اَیَّتُهَا النَّفْـسُ الْمُطْمَئِنَّـةُ، اِرْجِعـی اِلـی رَبِّـکِ راضِیَـةً مَرْضِیَّةً، فَادْخُلـی فـی عِبـادی، وَ ادْخُلـی جَنَّتـی،» (۲۷ تا ۳۰ / فجر) نیـز افـاده می‌کنـد.

تأمیـــن زندگـــی اخروی صالــــح برای خانواده

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ،»

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش

تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده (۲۱۹)

گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنیـد، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل برآننـد فرشتگانی که هرگز خـدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هرچه می‌گوید عمل می‌کنند.» (۶/تحریم)

خـدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می‌کنـد، که خود و اهل بیت خود را ادب کنیـد، و از آتشـی که آتش گیرانه‌اش خـود دوزخیاننـد حفظ نماییـد، و می‌فهمانـد که همیـن اعمال بـد خـود شمـا است که در آن جهـان برمی‌گـردد، و آتشی‌شده به‌جان خودتان می‌افتد، آتشی‌که به‌هیچ‌وجه خلاصی و مفری‌ازآن‌نیست. (۱)

۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰ .

(۲۲۰) خانواده

فصل هفتم:جایگاه زن در اسلام

هویت زن در اسلام

اسلام بیـان می‌کنـد کـه زن نیز ماننـد مرد انسـان است، و هر انسـانی چه مرد و چه زن فـردی است از انسان که در مـاده و عنصر پیدایـش او دو نفر انسـان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌انـد، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا، (۲۲۱)

همچنانکه کتاب آسمانی خود می‌فرماید:
«یاأَیُّهَاالنّاسُ اِنّاخَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ.» (۱۳ / حجرات)
بطـوری که ملاحظه می‌کنیـد قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفـر انسان نر و مـاده می‌دانـد، که هر دو بطـور متســاوی ماده وجود و تکون او هسـتند، و انسان پدیـد آمـده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از آن دو فرد گرفته شده است.
قرآن کریم در معرفی زن ماننـد آن شـاعر نفرمود: و انمـا امهـات النـاس اوعیـهٔ، و ماننـد آن دیگری نفرمود: «بَنُونـا بَنُوا اَبْناءِنـا وَ بَناتُنا بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الْاَباعِدِ» بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در
(۲۲۲) خانواده
نتیجه تمـامی افـراد بشــر امثـال یکـدیگــرنـد، و بیانــی تمام‌تـر و رساتـر از ایــن بیان نیست، و بعـد از بیـان ایـن عـدم تفـاوت، تنهـا مــلاک برتـری را تقــوا قرار داد.
و نیــز در جای دیگــر فــرمـود:
«اَنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» (۱۹۵/آل‌عمران)
در این آیه تصـریح فرموده که کوشـش و عمل هیچکس نزد خـدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضـی از بعض دیگر هستید، و صـریحا نتیجه آیه قبلی کــه می‌فرمــود: «اِنّا خَلَقْناکُــمْ مِنْ ذَکَــرٍ وَ اُنْثــی...» را بیان می‌کند، و آن این است که مرد و زن هــر دو از یک نوع هستند، و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند.
آنگــاه همیــن معنــا را هــم تــوضیــح می‌دهــد بــه اینکه عمــل هیــچ یـک از این دو صـنف نزد خـدا ضـایع و باطل نمی‌شود، و عمـل کسی به دیگـری عاید نمی‌گردد مگر
هویت زن در اسلام (۲۲۳)
اینکــه خود شخص عمل خود را باطل کند.
و بــه بانـــگ بلنـد اعـلام مـــی‌دارد:
«کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ!»(۳۸/مدثر)
نه مثل مردم قبـل از اسـلام که می‌گفتنـد: گنـاه زنان به عهـده خود آنان و عمل نیکشان و منافـع وجودشان مال مـردان است! و ما انشاء اللّه به زودی توضیــح بیشتری در این باره خواهیم داد.
پس وقتی به حکم این آیات، عمل هریک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بـدش) به حساب خود او نوشـته می‌شود، و هیچ مزیتی جز بـا تقوا برای کسـی نیست، و با در نظر داشـتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضـله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم،) است، پس یک زن که
(۲۲۴) خانواده
درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سـرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سـهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشـد، چنین زنی در اسـلام ذاتا گرامی‌تر و از حیث درجه بلنـدتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هرکه می‌خواهــد باشــد، پس هیــچ کرامت و مزیتــی نیست، مگــر تنهــا به تقـوا و فضیلت.
و در معنــای آیه قبلــی بلکه روشن‌تـر از آن آیه زیــر اســت، کــه می‌فرمــایــد:
«مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» (۹۷ / نحل) .
و نیــز آیــه زیــر است کــه می‌فرمایــد:

«وَ مَـنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِـنٌ فَاُولئِـکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّـةَ یُرْزَقُـونَ فیها بِغَیْـرِ حِسـابٍ» (۴۰ / مؤمن).

هویت زن در اسلام (۲۲۵)

و نیـز آیـه زیـر است کـه می‌فرمایـد:

«وَ مَنْ یَعْمَلْ مِـنَ الصّالِحـاتِ مِـنْ ذَکَـرٍ اَوْ اُنْثـی وَ هُـوَ مُؤْمِنٌ فَاُولآئِـکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُـــونَ نَقیـــرا» (۱۲۴ / نســـاء) .

علاوه بر این آیـات که صـریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می‌کنـد، آیات دیگری هســت که صـریحا بی‌اعتنائی به امر زنـان را نکوهش نمـوده، از آن جمله می‌فرمایـد: «وَ اِذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا وَ هُوَ کَظیمٌ ، یَتَواری مِنَ الْقَـوْمِ مِـنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ اَیُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی‌التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ،» (۵۸ و ۵۹ / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می‌کنـد، برای این است که ولادت دختر را برای پـدر ننگ می‌دانستند، و منشأ عمـده این طرز تفکر این بـود که مردان در چنین مواقعی تصور می‌کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و

(۲۲۶) خانواده

بـازیچه جوانـان قرار خواهـد گرفـت، و ایـن خـود نـوعی غلبـه مرد بر زن است، آن هم در یـک امـر جنسـی که به زبـان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زبانزد شدنش بـه ریـش پـدر و خانـدان او می‌چسبـد.

همین طرزتفکر، عرب‌جاهلیت‌را واداشت‌تا دختران بی‌گناه‌خودرازنده‌زنده‌دفن کنند.

سبـب دیگر قضیـه را کـه علـت اولی ایـن انحـراف فکـری بـود در گذشته خوانـدیـد و خـدای تعالـی در نکـوهش از این عمـل نکوهیـده، تأکید کرده و فرمود:

«وَ اِذَا الْمَوْءوُدَةُ سُئِلَتْ؟» (۸ / تکویر)

از بقایای اینگونه خرافات بعـد از ظهور اسـلام نیز در بین مسـلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسـته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن

هویت زن در اسلام (۲۲۷)

زن تـا ابـد می‌مانـد، هرچنـد که تـوبه هم کرده باشـد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هرچنـد که توبه هم نکـرده باشـد، بـا اینکـه اسلام این عمـل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هـم این را، هم به او صد تازیانـه می‌زنـد و هم به این.

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام

اسـلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همانطور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشـد و بپوشـد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آنها محتاج است به

(۲۲۸) خانواده

دست آورد، زن نیز همینطـور است، و لـذا قـرآن کریـم می‌فرماید: «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» پـس همانطـور که مرد می‌توانـد خودش در سرنوشـت خویش تصمیـم بگیـرد و خـودش مستقـلاً عمل کنـد و نتیجـه عمـل خـود را مـالـک شـود، همچنیـن زن چنیـن حقـی را دارد بـدون هیـچ تفـاوت:

«لَها مـا کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ!» (۲۸۶ / بقره)

پـس زن و مـرد در آنچه که اسـلام آن را حق می‌دانـد برابرنـد، و به حکـم آیـه: «یُحِقُّ‌الْحَقَّ» (۲۴ / شوری)، چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن‌دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند.

اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام (۲۲۹)

نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود.

دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد.

این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم

(۲۳۰) خانواده

می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هریک از آن دو، در اسلام هست حل می گردد، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ لاتَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلیبَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّااكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِآ اِنَّ اللّهَ كانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلیما.» (۳۲ / نساء)

و منظورش از این گفتار آن است که اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل‌های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طایفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است.

مثلاً- مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام (۲۳۱)

است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده‌ام نبود، و نه زن آرزو کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند.

این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هرکس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید: «وَاسْئَلُوااللّهَ مِنْ فَضْلِهِآ،» دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ...» است، به آن بیانی که گذشت.

(۲۳۲) خانواده

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد، و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات، و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده، و

نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر،) مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد.
و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست،) و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد،
احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد (۲۳۳)
و یکی دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره‌بردن باشد.
و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است.
و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند،) تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است.
پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از
(۲۳۴) خانواده
علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه وجوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست.
و لازمه واجب نبودن این کارها این است که واردشدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به
احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد (۲۳۵)
جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند.
این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هائی از رفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنانش و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم.
(۲۳۶) خانواده

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریع کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در آنجاکه درباره مقام اجتماعی زن بحث می‌کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می‌گوئیم: برای جامعه‌شناس

و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباریی که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد (۲۳۷)

نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد.

پس اجتماع با تمامی شؤون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگیش به عاملی برخورده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل.)

پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا

(۲۳۸) خانواده

بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده:

«الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!» (۵۰ / طه) و نیز فرموده:

«اَلَّذی خَلَقَ فَسَوّی، وَ الَّذی قَدَّرَ فَهَدی،» (۲ و ۳ / اعلی) و نیز فرموده:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها، فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» (۷ و ۸ / شمس)

و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است.

پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگیش به سوی آن هدفی که برای‌آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به‌هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادتمندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد (۲۳۹)

باشد، و انطباق کامل‌و تمام‌داشته‌باشد و وظائف و تکالیفش‌درآخرمنتهی‌به‌طبیعت‌شود، انتهائی‌درست و صحیح،واین‌همان‌حقیقتی‌است‌که‌آیه‌زیربدان‌اشاره‌نموده‌و می‌فرماید:

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ،»

«رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریع شده، آفرینشی که انسان هم یک نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل‌پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (۳۰ / روم)

(۲۴۰) خانواده

اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می‌گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد

انسان دارای فطرت بشری هستند، می گوئیم: آنچه فطرت اقتضا دارد این است که بایـد حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد)، چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکیش و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی

اقتضائات فطرت درتساوی حقوق‌اجتماعی‌زن و مرد (۲۴۱)

خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً- یک فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیرصالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می کند و هم غیرصالح را.

بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هرکس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زورگوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و

(۲۴۲) خانواده

یا صریحا باطل شود، و این همان است که جمله: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ...» (۲۲۸ / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می کند.

از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده،

اقتضائات فطرت درتساوی حقوق‌اجتماعی‌زن و مرد (۲۴۳)

همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (۱)

اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳ .

(۲۴۴) خانواده

صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: «فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ...» نخواهید جست.

لیکن این به آن معنا نیست که هرچه از مرد خواسته اند از او هم خواسته باشند، در عین

اینکه‌درزنان‌عواملی‌هست که‌درمردان‌نیزهست،زنان‌ازجهتی‌دیگربامرداناختلافدارند.

(البته این جهت که می گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.)

سخن ساده‌تر اینکه: هرچند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و همچنین‌یک یا دونفر مرد عقب‌افتاده پیداشود، ولی به شهادت علم فیزیولژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال

اعلامیه‌قرآنی در حقوق زن، تفاوت طبیعی زن و مرد (۲۴۵)

تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند.

و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است.

و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن.

(۲۴۶) خانواده

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.)

و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است،) از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این

حکمت موجود در اختلاف سهم‌الارث بین زن و مرد (۲۴۷)

دوازده تومان هم سود می‌برد.

در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند.

پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد.

اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هائی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت.

(۲۴۸) خانواده

(بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء در جلد ۴ المیزان صفحه ۳۲۵ آمده که

محققیـــن عزیـز را بـرای مراجعه‌و مطالعه‌به‌آن دعوت‌می‌کنیم.)

حکمت موجود در اختلاف سهم‌الارث بین زن و مرد (۲۴۹)

فصل هشتم:امتیازات در قوانین اسلامی

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام

اگر مـا در نحـوه جفت‌گیری و رابطـه بیـن نر و مـاده حیوانـات مطـالعه و دقـت کنیـم خـواهیم دیـد کـه بیـن حیوانـات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقـداری و نوعی و یـا به عبـارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت

(۲۵۰)

است که می‌بینیم نرهـا بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کننـد، ولی ماده‌ها بر سـر یک نر به جان هم نمی‌افتنـد (مثلاً یک الاغ و یا سـگ و یـا گوسـفنـد و گـاو مـاده وقتی می‌بیننـد که نر به مـاده‌ای دیگر پریـده، هرگز به آن مـاده حملـه‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیـوانـات وقتی ببینـد که نـر مـاده را تعقیـب می‌کنـد خشمگیـن مـی‌شـود و به آن نـر حمله می‌کند.)

و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواسـتگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است،) از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات بـا درک غریزی خود، درک می‌کننـد که در عمـل جفت‌گیری که با فاعل و قابلی صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند.

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام (۲۵۱)

و این معنـا غیر از آن معنـائی است که در نرهـا مشاهـده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسـته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع مـاده است.) و برگشت این اطـاعت (نر از مـاده) به مراعات جانب عشق و شـهوت و بیشتر لـذت بردن است، (هر حیوان نری از خریـدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد.) پس ریشه این اطاعت قوه شـهوت حیوان است و ریشه آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند.

و این معنا یعنی لزوم شـدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا

(۲۵۲) خانواده

جـائی که در زبان‌هـای مختلـف عـالم راه یـافته بطوری که هر شـخص پهلوان و هر چیز تسـلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شـخص نرمخو و هرچیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً می‌گوینـد: شمشیـر مـن مـرد اسـت یعنی برنـده اسـت، یا فـلان گیـاه نر و یا فلان مکان نر است، و ... و این امر در نـوع انسـان و در بین جامعه‌هـای مختلـف و امت‌هـای گونـاگـون فی الجملـه جریـان دارد، هرچنـد که می‌توان گفـت جریانــش (با کم و بیش اختــلاف) در امت‌ها متداول است.

و اما اســلام نیز این قانــون فطری را در تشریع قوانینش معتبر شمرده و فرموده:

«اَلرِّجـالُ قَـوّامُـونَ عَلَی النِّسـآءِ بِمـا فَضَّـلَ اللّـهُ بَعْضَهُـمْ عَلـی بِعْـضٍ»

و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای همخوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (۱)

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام (۲۵۳)

موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن

این معنا بر احدی پوشیده نیست که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۲۵۴) خانواده

بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم.

قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ،» (۲۹ / فتح) دو صفت از صفات عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بی‌رحمند، و نسبت به خودشان مهربانند.

و در آیه «لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً،» (۲۱ / روم) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دلهایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَاللّهِ الَّتیاَخْرَجَ

سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۵)

لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (۳۲ / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟»

چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، و عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند.

یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریع کرده براساس تقویت عقل تشریع کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلافی که مضر به

(۲۵۶) خانواده

استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر و قمار و اقسام معاملات غرری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن.

خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند.

سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۷)

و اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّسآءِ،» سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، ـ البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن.

و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرستاری بیماران و مداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، زیرا

(۲۵۸) خانواده

معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بداند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیرشان شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی.

بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً ـ به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با درنظر گرفتن این دو وظیفه

سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن (۲۵۹)

هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (۱)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزادساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند،) و علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام چون حلقه‌های

۱– المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴ .

(۲۶۰) خانواده

یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است،) و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه خال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهائی چقدر زشت و بدقواره است.

و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت،) درنظر نگرفته‌اند.

و رأی عمومی آنان تقریبا این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرنها با آن تربیت مربی شده، و از آغاز

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب (۲۶۱)

خلقت دنیا تاکنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، وگرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد.

ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سربسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعا و قهرا خلاف آن حکم هرچند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیررئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد.

مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است که کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب‌ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و

(۲۶۲) خانواده

پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند.

و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هائی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتائجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد انشاءاللّه شرح خواهیم داد. (۱)

۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳ .

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب (۲۶۳)

فصل نهم:تعدد زوجات

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریع و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را در صورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده، و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ : و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است!»

(۲۶۴)

(۲۲۸ / بقره)

بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه،این‌حکم‌آثارسوئی‌دراجتماع‌به‌بارمی‌آوردزیراباعث‌جریحه‌دارشدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش‌می‌کندو حس حب‌اورامبدل به‌حس‌انتقام می‌گرداند،ودرنتیجه،دیگربه‌کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش‌خیانت‌درمال و عرض و...می‌گرددو چیزی‌نمی‌گذردکه‌جامعه‌به‌انحطاط‌کشیده می‌شود.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۵)

جواب اشکال اول

۱ ـ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سویش کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات

(۲۶۶) خانواده

روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند.

و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۷)

دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم).

بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند.

دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین.

و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار) زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر

(۲۶۸) خانواده

مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند.

و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟

گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دلهایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عادتی معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۶۹)

۲ ـ تجربه تاریخی تعدد زوجات

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است. در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کارکردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می کنند.

علاوه بر اینکه زنانی که بر سر زنان اول شوهر می کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هائی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم

(۲۷۰) خانواده

شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم‌فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزردگی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۱)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می کنیم، چون آمارگیری‌هائی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع‌طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جـــــواب اشکـــــــــــال دوم

(۲۷۲) خانواده

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است:

۱ ـ امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصا در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می کنند، درحالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده‌سالگی به‌این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله‌نکاح معتبر شمرده است.)

دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۳)

است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً ـ شانزده سالگی،) بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت،) نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است.

خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریبا هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است.

و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد.

علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابودشوندگان از مردان قابل مقایسه با نابودشوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم مطلب بالا، شوهر را از دست می‌دهند، چاره‌ای جز این ندارند که یا تعدد زوجات را بپذیرند و یا تن به زنا و یا محرومیت دهند، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان

نمی‌میرد و باطل نمی‌شود.

و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می‌کند، جریانی است که چند ماه قبل از نوشتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشتن شوهر طی شکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواستند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت.

آری کلیسا راضی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضی نشد تعدد زوجات اسلام در آلمان رسمیت پیدا کند.

۲ ـ استدلال به اینکه طبیعت نوع بشر عدد مردان را مساوی عدد زنان قرار داده،

با صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی مردان چهار زن بگیرند و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، درحالی که چنین نبوده و بعد از این نیز چنین نخواهد شد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیار همگان قرار نداده و طبعا بیش از یک زن داشتن جز برای بعضی از مردان فراهم نمی‌شود، اسلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند.

و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشریع، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریع و سیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به

عکس، ممنوعیت تعدد زوجات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌اند، باعث شده هزاران زن از شوهر و اجتماع

خانوادگـی محروم باشنـد و به دادن زنا اکتفا کنند.

۳ـ استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکـم تعـدد زوجـات وارد اسـت کـه حکـم نامبـرده (تعـدد زوجـات) اصلاح نشده و با قیودی که محذورهای توهم شده را اصـلاح کند، مقیـد و تعدیل نشود.

ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد داشته باشند شـرط کـرده که در معاشرت با آنان رعایـت عدالت را بکننـد و بستر زناشوئی را بیـن آنـان بالسویه تقسیـم کنند.

و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهنـد و معلوم است که رعایت عـدالت درانفاق و پرداخت‌هزینه زنـدگی چهار زن و اولادآنها و نیز رعایت‌مساوات در معاشرت

(۲۷۸) خانواده

با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسور نیست.

علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشروع دیگری است که با به کار بستن آن، زن می‌توانـد شوهـر خود را ملـزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند.

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکـه: تشریـع تعـدد زوجـات مـردان را بـه حـرص در شـهوترانـی تشـویـق نمـوده و ایـن غریـزه حیوانـی (شهـوت) را در جامعـه گسترش می‌دهد.

جـــواب اشکـــال ســـوم:

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۷۹)

صاحب این اشکال اطلاع و تدبری در تربیت اسلامی و مقاصدی که این شریعت دنبـال می‌کند نـدارد و نمی‌داند که تربیـت دینی نسبت به زنـان در جـامعه اسـلامی دین ـ پسـند این است که زنان را با پوشیدن خود با عفاف و باحیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیـت می‌کند که خـود به خود شـهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچـه مشـهور شـده که شـهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتـر از مرد اسـت.)

و استدلال می‌کننـد به اینکه زن بسـیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن دلیل بر آن است که شهوت او زیـادتر از مرد است، و ادعـای ما آنقـدر روشن است که مردان مسـلمانی که با زنان متـدین و تربیت شـده در دامن پـدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت

(۲۸۰) خانواده

جنسـی مردان معـادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد.

از سوی دیگر دین اسـلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضـیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد و احدی از این حـداقل، محروم نمانـد و به همین جهت این معنا را موردنظر قرار داده که شـهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد.

و اگر مرد به داشـتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضـی از ایـام حمـل و وضع حمـل و ایـام رضـاعش و امثـال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشـته این کتـاب مطلبی را مکرر خاطرنشـان کردیم که لازمه آن لزوم شـتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۱)

و تفکر بنا نهاده، نه براساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عزب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهائی است که انسان را تهدید می‌کند.

و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آبادشدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آبادشدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند.

پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریع کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب

(۲۸۲) خانواده

مردم به اینکه در شهوات غرق شوند.

اگر اشکال‌کنندگان به اسلام در خصوص تشریع این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است.

بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محرومش کرده‌اند برساند.

و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۳)

از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هرچند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا ببینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد.

در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتر از تحریم تعدد زوجات

(۲۸۴) خانواده

به وسیله کلیسا نبوده است. مسترجان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی،) این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل باارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائرانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چراکه اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۵)

را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هرحال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل.

و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام واردکرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم،) اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد

(۲۸۶) خانواده

احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان را همچون اسلام مراعات ننموده است.

جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی ازآنها گذشت.

بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام (۲۸۷)

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هائی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جائی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: مهر و

(۲۸۸) خانواده

محبت، نرمخوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و... نسبت به شوهر و فرزندانی که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و

جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی آید، معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۸۹)

بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کارد مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که: «اَلْحُبُّ یَتَوارَثُ وَالْبُغْضُ یَتَوارَثُ،» دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این

(۲۹۰) خانواده

قانون (جواز تعدد زوجات،) اضافه کنیم به خوبی روشن می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق،) کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هریک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند.

پاسخ :

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافا

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۱)

سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آن‌ها بر اسلام و تشریع اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است.

آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند.

(۲۹۲) خانواده

و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد.

و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزنـدان، هر چند که هر کسی مسـؤول گناه خویش است، ولـی ریشه تمام این

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۳)

مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و... روش و مـرام این‌گونه مـردان است که سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند.

و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریع نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضـی را که ممکن است احیانا برای افرادی عارض شود در نظرگرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شـرط نموده و مفاسـد و محـذورهایی را که در تعـدد زوجات وجـود دارد بـرشـمـرده، و در چنیـن موقعیتـی اسـت کـه آن را جـایـز دانستـه، تا مصالح مجتمع‌اسلامی انسان‌ها تأمین شود.

و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفاسد شنیع نامبرده

(۲۹۴) خانواده

پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند.

پـس تنهـا کسی که چنیـن اطمینانـی از خود دارد و خـدای تعالـی چنیـن توفیقـی بـه او داده، از نظـر دیـن اسـلام می‌توانـد بیش از یک زن داشتـه باشـد.

و آن مردانی که (اشکال کننـدگان وضعشان را بـا آب و تاب نقل کرده‌انـد،) که هیـچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزنـد خود ندارنـد و جز ارضای شـکم و شـهوت هیـچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسـیله‌ای که برای شـهوترانی مردان خلق شده‌انـد مفهومی نـدارد، آنها ارتباطی با اسـلام ندارنـد و اسـلام هم به هیـچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسـلام اصـلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۵)

یک زن می‌تواننـد اختیار کنند.

عـلاوه بـر ایـن کـه در اصـــل اشکـال بیـن دو جهـت کـه از نظـر اســلام از هـم جـدا نیستنـد یعنـی جهـت تشـریـع و جهـت ولایـت خلـط شـده اسـت.

توضیـح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه قانونی از قوانین موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قـانون و سـنتی فاسـد است، آثار و نتایـج آن قانون است که اگر بعـد از پیاده‌شـدنش در جامعه، آثارش موردپسـند واقع شـد آن قانون را قانونی خوب می‌داننـد، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می‌گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌داننـد، حال مردم در هر سطحی که باشنـد و هر درکی و میلـی که داشته باشند مهم نیست.

(۲۹۶) خانواده

و من گمان نمی‌کنم که این دانشـمندان غفلت ورزیـده باشـند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضـی سـنن و عادات و عوارضـی باشـد که با حکم موردبحث نسازد و اینکه بایـد مجتمع را مجهز کرد به روشـی که منافی آن حکم یا آن سـنت نباشـد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟ چیزی که هست این دانشـمندان در قوانین، تنهـا خواست و تقاضـای جـامعه را معیار قرار می‌دهنـد، یعنی تقاضائی که از وضع حاضـر و ظاهر اندیشـه

جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هرچه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد.

در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیرصالح‌است (هرچند مطابق عقل و فطرت باشد.)

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۷)

به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعند و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بددهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می‌کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود.

در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می‌گیرند که: اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و

(۲۹۸) خانواده

فسادها از اسلام سرچشمه می‌گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «کُلُّ الصَّیْدِ فی جَوْفِ الْفِراءِ ـ همه شکارها در جوف پوستین است،» و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می‌گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می‌گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود.

این سخن، سخن درستی نیست، چراکه این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگرزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می‌گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۲۹۹)

در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می‌کند و اثری مخالف به جای می‌گذارد، و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می‌کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می‌گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می‌گیرد.

گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هرچه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادتر برای پیشرفت تلاش

(۳۰۰) خانواده

می‌کنیم بیشتر به عقب برمی‌گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح

تمـدن! است در ما ریشه‌دارتر شـده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشـنفکر پنداشته‌ایم، درحالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشـر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سـعادت اجتمـاعی جز الفـاظی بی‌محتـوا و دلخـوش کن بهره‌ای نـداریم، تنهـا الفـاظی از این حقوق بر سـر زبانهایمـان رد و بـدل می‌شود.

آیا می‌توانیـد برای این جواب نقضـی که ما بر شـما وارد کردیم پاسـخی بدهید؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاورید که در پاسخ ما بگوئید: به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شما را اصلاح کند که شما به دستورات نظام دموکراتیک

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۱)

عمل نکردید، تا آثار خوبی در شما به جای بگذارد و اگر این جواب شما درست است، چرا در مورد مکتب اسلام درست نباشد؟

از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذباللّه اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامـل نفوذ کنـد، و در نتیجه حکومتش در جـامعه دوام نیـافته و نتوانسـته است به حیـات خود در اجتماع اسـلامی ادامه دهـد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم موردقبول و پسـند همه عالم بود، بعـد از جنگ نامبرده از روسـیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشـغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانده شدن و منقلب شدن آن در روسـیه به روشـی دیگر، عذری بتراشـند؟ چرا مردم دموکراتیک در ممالک چین، لتونی، اسـتونی، لیتوانی، رومانی، مجارستان و

(۳۰۲) خانواده

یوگسـلاوی و کشورهائی دیگر به کمونیستی تبـدیل شـد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشـورها را تهدیـد می‌کرد و عمیقـا در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان اینگونه از میان رفت؟

و چرا همین کمونیستی نیز بعـد از آنکه نزدیک به چهل سالگی از عمرش گذشـته و تقریبا بر نیمی از جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و دائمـا مبلغین آن و سـردمدارانش به آن افتخـار می‌کردنـد و از فضـیلت آن می‌گفتنـد و اظهار می‌داشـتند که: نظام کمونیستی تنها نظـامی است که به اسـتبداد و اسـتثمار دموکراسـی آلوده نشـده و کشورهـائی را که نظـام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی استالین را به باد سرزنش و تقبیح گرفتند و اظهار نمودند که: حکومت ۳۰ ساله استالین حکومت زور و

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی (۳۰۳)

استبداد و برده‌گیری بـه نـام کمـونیست. و بـه ناچـار در ایـن مـدت حکـومت او تـأثیر عظیمی در وضـع قـوانین و اجرای آن و سـایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه اسـتثمارگر و برده‌کشی و حکومت فردی که بدون هیچ معیار و ملاـکی هزاران نفر را می‌کشـت و هزاران نفر دیگر را زنـده نگـه می‌داشت، اقـوامی را سـعادتمند و اقـوامی دیگر را بـدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سـردمـداران فعلی چه کسانـی بر سـر کار آینـد و چه بر سر مـردم بیچاره بیاورند!

چه بسیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامل مختلف (که مهم‌ترینش خیانت سردمداران و سـست اراده بودن پیروان آن می‌باشد،) از آن جامعه رخت بر بسته است و کسـی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند.

(۳۰۴) خانواده

ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسلام از آن جهت که سنتی است اجتماعی، و بین این سنت‌ها

كه تغيير و تبديل يافته است؟ و چگونه است كه اين عذر را در سنتهاى مذكور مى‌پذيرند اما همان عذر را از اسلام نمى‌پذيرند، راستى علت اين يك بام و دو هوا چيست؟

(آرى بايد گفت كه امروز كلمه حق در ميان قدرت هول‌انگيز غربيان و جهالت و تقليد كوركورانه و به عبارت ديگر مرعوب شدن شرقيان از آن قدرت، واقع شده پس نه آسمانى است كه بر او سايه افكند و نه زمينى كه او را به پشت خويش نشاند، غربى حاضر نيست حقانيت اسلام را بپذيرد، به خاطر اينكه علم و صنعتش او را مغرور ساخته است، شرقى نيز نمى‌تواند آن را بپذيرد، به خاطر آنكه در برابر تمدن غرب مرعوب شده است. مترجم.)

پاسخى به مشكلات خانوادگى ناشى از چند زنى (۳۰۵)

و به هر حال آنچه را كه لازم است از بيانات مفصل قبلى ما متذكر شده، اين است كه تأثيرگذاشتن و تأثيرنگذاشتن و همچنين باقى ماندن و از بين رفتن يك سنت در ميان مردم چندان ارتباطى با درستى و نادرستى آن سنت ندارد تا از اين مطلب بر حقانيت يك سنت استدلال كنيم و بگوئيم كه چون اين سنت در بين مردم باقيمانده پس حق است و همچنين استدلال كنيم به اينكه چون فلان سنت در جامعه متروك و بى‌اثر شده است، پس باطل است، بلكه علل و اسبابى ديگر در اين باره اثر دارند.

و لذا مى‌بينيم هر سنتى از سنت‌ها كه در تمامى دوران‌ها، در بين مردم داير بوده و هست، يك روز اثر خود را مى‌بخشد و روزى ديگر عقيم مى‌ماند، روزى در بين مردم باقى است و روزگارى ديگر به خاطر عواملى مختلف از ميان آن مردم كوچ مى‌كند، به فرموده قرآن كريم: خداى تعالى روزگار را در بين مردم دست به دست مى‌گرداند، يك

(۳۰۶) خانواده

روز به كام مردمى و به ناكامى مردمى ديگر، و روز ديگر به ناكامى دسته اول و به كام دسته دوم مى‌چرخاند، تا معلوم كند كه افراد باايمان چه كسانند، تا همان‌ها را گواه بر سايرين قرار دهد.

و سخن كوتاه اينكه قوانين اسلامى و احكامى كه در آن هست برحسب مبنا و مشرب با ساير قوانين اجتماعى كه در بين مردم داير است تفاوت دارد، و آن تفاوت اين است كه قوانين و سنت‌هاى بشرى به اختلاف اعصار و دگرگونى‌ها كه در مصالح بشر پديد مى‌آيد، دگرگون مى‌شود، و ليكن قوانين اسلامى به خاطر اينكه مبنايش مصالح و مفاسد واقعى است، اختلاف و دگرگونگى نمى‌پذيرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مكروهش، و نه مباحش، چيزى كه هست اينكه: كارهائى را در اجتماع يك فرد مى‌تواند انجام بدهد و يا ترك نمايد و هرگونه تصرفى را كه مى‌خواهد مى‌تواند

پاسخى به مشكلات خانوادگى ناشى از چند زنى (۳۰۷)

بكند و مى‌تواند نكند، بر زمامدار جامعه اسلامى است كه مردم را به آن عمل ـ اگر واجب است ـ وادارد، و اگر حرام است ـ از آن نهى كند و...، گويا جامعه اسلامى يك تن واحد است و والى و زمامدار نيروى فكرى و اداره كننده او است.

بنابراين اگر جامعه اسلامى داراى زمامدار و والى باشد، مى‌تواند مردم را از ظلم‌هائى كه شما در جواز تعدد زوجات شمرديد نهى كند و از آن كارهاى زشتى كه در زيرپوشش تعدد زوجات انجام مى‌دهند جلوگيرى نمايد و حكم الهى به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پديد نيايد.

آرى حكم جواز تعدد زوجات يك تصميم و حكمى است دائمى كه به منظور تأمين مصالح عمومى تشريع شده، نظير تصميم يك فرد به اينكه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتى كه براى شخص او دارد ترك كند كه اگر او به خاطر آن مصلحت

(۳۰۸) خانواده

چند همسر نگيرد، حكم خدا را تغيير نداده و نخواسته است با اين عمل خود بگويد تعدد زوجات را قبول ندارم، بلكه خواسته است بگويد اين حكم، حكمى است مباح و من مى‌توانم به آن عمل نكنم. (۱)

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

یکی دیگر از اعتراضاتی که (از سوی کلیسا) بر مسأله تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شده این است که اصحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۰۹)

بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهارهمسر) اکتفا ننموده و عدد همسرانش را به نه نفر رسانید.

این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی‌القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا بطور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم: ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال‌کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاده روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هریک از زنان را

(۳۱۰) خانواده

که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است.

اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیهاالسلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریبا یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسر گذارند و به او اکتفا نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه ـ در حالی که ـ هیچ همسری نداشت ـ از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلای کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چندنفری که در حباله نکاحش بودند.

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۱)

و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد.

علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً ـ عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیره زن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.

(۳۱۲) خانواده

از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود ـ اگر منظورشان از همسری با آن جناب،

خدا و رسول و خانه آخرت باشد ـ و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است:

«یاایُّهَاالنَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراحا جَمیلًا، وَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الْاخِرَةَ فَاِنَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ اَجْرا عَظیما»(۲۸ و ۲۹ / احزاب)

و این معنا هم بطوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد.

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۳)

پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند.

و اینک در توجیه آن می‌گوئیم: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوند آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و

(۳۱۴) خانواده

عملاً ـ آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده‌است، چون او نخست همسر زیدبن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و زید او را طلاق داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسرخوانده ممنوع بود چون پسرخوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خودرا بگیرد، ازنظر اعراب ازدواج با همسر پسرخوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد، و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید.

و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حفظ او از

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۵)

این مخاطر با او ازدواج نمود.

و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبداللّه‌بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید.

و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً ـ همسر عبداللّه‌بن ابی سلمه پسر عمه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برادر شیری آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای

(۳۱۶) خانواده

ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند.

و ازدواجش با صفیه دختر حی‌بن اخطب بزرگ یهودیان بنی‌النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی

النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش درآورد، تا به این وسیله هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند.

و سبب ازدواجش با جویریه که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی‌المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی‌المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با جویریه ازدواج کرد تا

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۷)

با همه آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی‌المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به‌مسلمین‌پیوستندو درنتیجه جمعیت‌بسیار زیادی‌به‌نیروی‌اسلام‌اضافه‌شد و این عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آن‌عکس‌العمل‌قبیله‌بنی‌المصطلق‌اثرخوبی‌دردل عرب به‌جای گذاشت.

و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبدالعزی، خود را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد.

و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش

(۳۱۸) خانواده

عبیداللّه جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند.

ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند.

و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه دختر ابی بکر بود.

بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۱۹)

عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را ازذلت و بردگی نجات‌داده و به‌مردان بفهماندکه زن نیز انسان‌است حتی درآخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان‌کرده و فرمود:«اَلصَّلوةَ اَلصَّلوةَ وَ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُم لاتُکَلِّفُوهُمْ ما لایُطیقُونَ، اَللّه‌اَللّه‌فِی‌النِّساءِ فَاِنَّهُنَّ عَوانٌ فی اَیْدیکُمْ...»(۱) تا آخر حدیث.

۱- ترجمه:نماز، نماز (اشاره‌به اهمیت نماز) و رعایت‌حال آنان‌که در اختیارشما هستند،مبادا آنها را بیش‌ازظرفیت و طاقت به‌کاری مجبورسازید، و درباره‌زنان همواره‌خدا را در نظر بگیرید زیرا آنها مانند زمین‌های مستعدی هستند که شکوفائی و رشدشان وابسته

به نوع رفتار شماست. (بیستونی)

(۳۲۰) خانواده

و سیره‌ای که آن جناب در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود که ان‌شاءاللّه در مباحث آینـده که درباره سیره آن جناب بحث خواهیم کرد، روایاتی و اشاره‌ای به این جهت نیز می‌آوریم، و اما اینکه چرا برای آن جناب بیش از چهار زن جایز بوده، پاسـخش این است که این حکم ماننـد روزه‌وصال یعنی چندروز به یک‌افطار روزه گرفتن، از مختصـات آن جنـاب است و برای احـدی از امت جـایز نیست، و این مسأله برای همه امت روشن بـود و به همین جهت دشمنانــش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهــت تعدد زوجات بر آن جنــاب

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا (ص) (۳۲۱)

خـرده بگیرنـد، بـا اینکه همـواره منتظـر بودند از او عملـی برخلاف انتظار ببینند و آن را جــار بزننـد.(۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸ .

(۳۲۲) خانواده

فصل دهم:بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی

ازدواج موقــت در قوانیـــن اسلامــــــی

بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت

ازدواج سـنتی است طبیعی که از آغـاز پیـدایش بشـر تاکنون در مجتمعات بشـری دایر بوده، و هیـچ مزاحمی به غیر از زنا سـد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج،

(۳۲۳)

زنا است که نمی‌گذارد خانواده‌ای تشـکیل شود و طرفین بار سـنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند، و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند.

همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شـنیع و زشت می‌داننـد و آن را فاحشه و منکر می‌خواننـد و به هر وسـیله‌ای که شـده علیه آن مبارزه می‌کننـد، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی‌کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقا با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می‌کند و لذا به هر وسـیله‌ای که شده آن را کمتر می‌کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگـر به کار

(۳۲۴) خانواده

می‌بندند.

چیزی که هست علی رغم همه آن سـختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمان‌ســوز و ویرانگـر، یا علنی و یا به طور پنهانــی انجام می‌شــود، که البتــه علنی و یــا سـری بــودن آن بستگــی بــه اختــلاف سنت‌هـای جـاری در آن اجتمـاع دارد.

و این خود روشن‌ترین دلیـل است بر اینکه سـنت ازدواج دائم برای نوع بشـر کـافی برای رفع این احتیـاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز در پی تتمیم نقص آن است.

پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند.

ازدواج موقت در قوانین اسلامی (۳۲۵)

و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذورهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذورهای زنا را برطرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و... مشقت ازدواج دائم را برداشته است.

و به‌خدا سوگند این‌حکم (تشریع‌متعه) ازافتخارات‌اسلام در شریعت سهل و آسان آن به‌شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم: «ما تُغْنِی‌الْآیاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ» (۱۰۱ / یونس)، حرف

(۳۲۶) خانواده

منطقی و مستدل کجا و مردم‌کر و ناشنواکجا؟ آن‌ها هنوزحرف‌خودرامی‌زنندکه من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (۱)

فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت

«یُرِیدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعِیفاً،»

«خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (۲۸ / نساء)

۱– المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸ .

فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت (۳۲۷)

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوائی که دائما بر سر متعلقات خود با انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ،» و این ماوراء عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت ـ متعه ـ را هم برایشان تجویز و تشریع کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (۱)

(۳۲۸) خانواده

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را

۱– المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ .

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی (۳۲۹)

بـه جـای نگذاشته‌انـد؟

و از سوی دیگر ـ همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌برند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ ـ و در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان‌سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جائی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟

و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه

(۳۳۰) خانواده

هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام ـ با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده ـ باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمانسوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد.

و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (۱)

۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴.

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی (۳۳۱)

بحثـی در روایات مربوط به ازدواج موقت

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ،» (۲۴ / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است.

و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خودرا استبرا کند ـ یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم‌شود از آن مرد حامله نیست ـ نه‌آن مرد از زن ارث‌می‌برد و نه زن از مرد.

و در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت

(۳۳۲) خانواده

کرده ـ از عبدالرزاق، و ابن ابی‌شیبه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی ـ اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه لباس، عبداللّه‌بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «یآ أَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّبتِ مآ اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (۸۷ / مائده)

و در درمنثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شرید روایت آورده که گفت: من از ابن‌عباس از متعه پرسیدم که آیا

این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت: نه سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت: همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاده، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت (۳۳۳)

شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت: نه.

و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن‌منذر، از طریق عطا از ابن‌عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ،» یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن‌عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است.

(۳۳۴) خانواده

و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت: سه چیز در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و من محرم ـ حرام کننده ـ آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم ۱ ـ متعه حج ۲ ـ متعه زنان ۳ ـ گفتن حی علی خیر العمل در اذان.

همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابربن عبداللّه و عبداللّه‌بن مسعود، و زبیربن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبداللّه‌بن زبیر را زاییده است.

توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمربن

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت (۳۳۵)

خطاب و یا هرکس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد ـ که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (۱)

۱- روایات مربوطه در ذیل آیه ۲۳ و ۲۸ سوره نساء در المیزان ج:۴ ص:۴۱۴ به‌تفصیل آمده است.

(۳۳۶) خانواده

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

مطالبی که‌عناوین آنها ذیلاً ـ ذکرمی‌شود جزءمسائل مربوط به‌خانواده درقرآن بوده که در تفسیرالمیزان به‌آنها اشاره‌شده است و به‌دلیل رعایت‌اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره‌جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود:

ـ محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج

آیه۲۳تا۲۸ سوره نساء ـ المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

ـ محرمات نسبی

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء ـ المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۳۷)

ـ محرمات سببی

آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء ـ المیـزان ج ۴، ص ۴۱۴

ـ ازدواج بـا کنیـزان راه گـریـز از شـرط عـدالـت در تعـدد زوجـات

آیه ۲ تا ۶ سوره نسـاء ـ المیـزان ج ۴، ص ۲۳۸

ـ امتیـاز کنیـز مسلمـان بـر زن آزاد مشـرک

آیـه ۲۲۱ سوره بقـره المیـزان ج ۲، ص ۳۰۲

ـ جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها

آیه ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۸۳

ـ ازدواج کنیـزان و غـلامـان

آیـه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

(۳۳۸) خانواده

ـ نهـی از وادارکـردن کنیـزان بـه زنـا

آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹

ـ صبـر بر دشواری تجـرد و پرهیـز از زنـا...

آیه ۲۳ تا ۲۸ سـوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴

ـ امر به ایجاد تسهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان

آیـه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان ج ۱۵، ص ۱۵۹

ـ الغای حکـم جاهلی فرزنـدی پسـر خوانده‌ها

آیـه ۴ تا ۵ سوره احـزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱

ـ خانـواده رسـول‌اللّه ـ محدودیت‌ها و امتیازات

آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۵۴

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۳۹)

ـ همسـران رسـول اللّه مـادران امـت اسـلام

آیـه ۶ سـوره احـزاب المیـزان ج ۱۶، ص ۴۱۳

ـ ازدواج‌هـای مخصـوص رسـول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳

ـ آداب پـذیـرایی در خانـه رسـول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۶

ـ تحریم ابـدی ازدواج با همسران رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله

آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳

ـ تحریم رسـول اللّه برای جلـب رضایت همسران خود

آیـه ۱ سـوره تحـریـم المیـزان ج ۱۹، ص ۵۵۲

(۳۴۰) خانواده

ـ طلاق و مبانی قوانین آن در قرآن

آیه ۱ تا ۷ سوره طلاق المیزان‌ج ۱۹، ص ۵۲۴

ـ حکم عده طلاق و فلسفه و منافع آن

آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۴۲ تا ۳۶۷

ـ سایر مسائل مرتبط به طلاق

آیه ۴۹ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳

آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۰۱ تا ۴۰۸

آیه ۴ و ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱

آیه ۱ تا ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹، ص ۳۱۲

آیه ۲۲۶ تا ۲۳۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۳۹ تا ۳۵۵

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۴۱)

ـ احکام مربوط به ایتام و اموال آنها

آیه ۷ تا ۲۲ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۴۱۳

آیه ۱۲۷ تا ۱۳۰ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۱۵۶

آیه ۲۳۴ و ۲۳۵ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۶۳ به بالا

ـ مبانی قوانین ارث در قرآن

آیه ۷ تا ۲۳ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۵۳۱

آیه ۱۷۶ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۲۵۰

آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۵

آیه ۷۵ سوره انفال المیزان ج ۹، ص ۱۹۱

ـ مبانی قوانین وصیت در قرآن

(۳۴۲) خانواده

آیه ۱۸۰ تا ۱۸۲ سوره بقره المیزان ج ۱، ص ۶۶۶

آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج ۶، ص ۲۸۴

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی (۳۴۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹